



هفته دولت و عملکرد کابینه احمدی نژاد

چه کسی انتظار داشت در هفته دولت، سخنانی جز آنچه احمدی نژاد و اعضای کابینه‌اش بر زبان آوردند، از آنان بشنود؟

هفته دولت به برشمردن اقدامات و دستاوردهای دولت طی یک سال اختصاص دارد و در این زمینه دولت احمدی نژاد سنگ تمام گذاشت. طبق معمول کنگ ده‌ها طرح عمرانی بر زمین زده شد و آمار و ارقام رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و طرح‌های درخشان برای حل مشکل بیکاری و سایر مسائل گریبانگیر جامعه ارائه گردید.

امسال اما هفته دولت، ویژگی خاصی نیز داشت. به لطف نیروهای ماوراءالطبیعه‌ای که حامی حکومت اسلامی و به طور ویژه احمدی نژادند، هفته دولت امسال نه در تیرماه که در شهریورماه برگزار شد و به طور کاملاً تصادفی با سالروز تولد مهدی موعود مصادف گشت. این تصادف میمون به هفته دولت ویژگی روحانی خاصی بخشید. دیگر احتیاجی نبود که احمدی نژاد از ظهور هاله نور دور سرش صحبت کند و احتمالاً عده‌ای ناباور پیدا شوند که این ادعا را جدی نگیرند. لازم نبود احمدی نژاد از ضرورت رفتن به جمران و نیایش بر سر چاه سخن بگوید. امت حزب‌الله خود می‌دانند که حکومت اسلامی آنچه در توان داشته باشد برای خوشبختی مسلمانان انجام خواهد داد و فراتر از این کاری از آن ساخته نیست. مابقی را باید از حضرت اجل طلب کرد. کافی است هر مسلمانی به وظایف مسلمانی خود عمل کند، به حکومت اسلامی گردن نهد، چهل شب چهارشنبه متمادی به مسجد جمران برود، نماز امام‌زمان گزارد و از او تمنا کند زودتر ظهور نماید. آنگاه ابرمرد موعود از ورای غیب درمی‌آید و جهانی موزون، قدسی، پر عدل و داد و مملو از برکت برای بشریت به ارمغان می‌آورد.

احمدی نژاد رئیس‌جمهور حکومت‌الله بر روی زمین که در تب ظهور حضرت می‌سوزد، نشانی‌های لازم را داد. او در مصاحبه با خبرنگاران خارجی و داخلی گفت: "امروز شرایط جهان به گونه‌ای است که جنگ، تهدیدات، ناامنی‌ها، کشتار ملتها، ادبیات خشن، فریب و نیرنگ و تزویر چشم‌انداز زندگی بشر

در صفحه ۲

سرمایه داری ایران، در یک دور باطل بحران

دست آورد و پیشرفت، در هفته دولت ارائه داده و می‌دهند، به رغم ظاهر تبلیغاتی‌شان، در محتوا چیزی جز اذعان به تداوم بحران نبوده و نیستند. وزرای اقتصادی کابینه احمدی نژاد، در طول چند روز گذشته از طریق مصاحبه‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌های پی‌در پی، به ارائه یک رشته آمار پرداختند، تا نشان دهند که اوضاع اقتصادی در مقایسه با دوران زمامداری رفسنجانی و خاتمی بهتر شده است، اما مستثنا از صحت و سقم آماري که حنا رقبای کابینه احمدی نژاد آنها را غیر واقعی و ساختگی نامیدند، هیچ فاکتی مبنی بر بیرون آمدن اقتصاد، از بحران ارائه نشد.

اقتصاد سرمایه‌داری ایران، در طول سه دهه گذشته هرگز نتوانسته است از دور بی‌پایان بحران خلاص شود. این بحران که از اواخر دوران رژیم شاه پدیدار گردید، هیچگاه گریبان طبقه حاکم بر ایران را رها نکرده است. فشار بار این بحران و تمام مصائب آن نیز بر دوش مردم زحمتکش بوده است. رکود تولید و تورم افسار گسیخته، پدیده‌های دائمی اقتصاد ایران در طول تمام سال‌های زمامداری جمهوری اسلامی بوده‌اند. نرخ‌های دورقمی رشد تورم سالانه و بیکاری، روشن‌ترین بیان تداوم توامان رکود و تورم این سال‌ها هستند. آمارهای عریض و طویلی که مقامات دولتی همه‌ساله به عنوان

در صفحه ۳

فرار کروی از جبهه "اصلاح طلبان" به اردوی "اصول‌گرایان"

همواره با یکدیگر کشمکش و نزاع و اختلاف داشته‌اند، و باز اگرچه در انتخابات فرمایشی شوراهای اسلامی شهر و روستا و مجلس فوق‌ارتجاعی خبرگان که در آذرماه سال گذشته برگزار گردید، با سه لیست انتخاباتی جداگانه وارد میدان شدند و در یک کلام کشمکش میان آنها بر سر سهم و قدرت تا هم‌امروز نیز ادامه یافته است، اما آنها در هر حال توانسته‌اند کم

با وجود آن که بیش از شش ماه به انتخابات مجلس شورای اسلامی باقی مانده است، اما کشمکش و جدال میان جناح‌های حکومتی برای کسب کرسی‌های این مجلس که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود، اکنون بیش از پیش تشدید شده است. گروه‌های موسوم به اصول‌گرا و حامیان اصلی احمدی نژاد که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شدند، گرچه بر سر چگونگی تقسیم غنائم

در صفحه ۵

مصاحبه با رفیق جهان از زندانیان سیاسی دهه ۶۰

۷ و از جان‌به‌در بردگان تابستان ۶۷

اهداف جمهوری اسلامی از

۹ توپ‌باران مناطق مرزی کردستان عراق

رازهای شکنجه

به مناسبت نوزدهمین سالگرد

۱۲ کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷

۶ سرکوب، راه‌به‌جایی نخواهد برد

رقابت امپریالیست‌ها در قطب شمال

۴

هفته دولت و عملکرد کابینه احمدی نژاد

را تیره و تار کرده است". هر مسلمانی می‌داند که این‌ها نشانه‌های ظهور مهدی موعود است. بنابراین او افزود: "موعود، عالم را در شرایط ویژه غیبت، مدیریت و بشریت را به نقطه‌ی موعود هدایت می‌کند و زمان ظهور آن به رغم تصور انسانهای غافل که می‌اندیشند بسیار دیر است، بر اساس وعده‌ی خداوند به زودی اتفاق می‌افتد". به راستی نیز طی یک سال گذشته تهدیدات، ناامنی، سرکوب، نیرنگ و تزویر، فقر و گرسنگی، اعتیاد و تن‌فروشی و در یک کلام تمامی پدیده‌هایی که چشم‌انداز زندگی را تیره و تار می‌کنند، از حد گذشت. به این معنا، ارزیابی احمدی نژاد از عملکرد کابینه در یک سال گذشته واقع‌بینانه بود.

ریاست جمهوری احمدی نژاد، روآمدن عقب‌مانده‌ترین جناح درون حکومت اسلامی بود و در عین حال اشغال بیش از پیش پست‌های سیاسی توسط نظامیان و عوامل وزارت اطلاعات. این خود به تشدید جو سرکوب و خفقان، تنگ‌تر شدن فضای تنفس فعالان جنبش‌های اجتماعی و وسعت گستره سانسور انجامید که به رسانه‌های خودی هم رحم نمی‌کند. طی یکسال گذشته هر حرکت و اعتراضی به بهانه مقابله با ناتوی فرهنگی، و مبارزه با انقلاب مخملی و نارنجی منکوب شده است. دولت احمدی نژاد با اتکاء به این تاکتیک که حمله بهترین دفاع است، ناتوان از مقابله با جنبش‌های اوج‌یابنده کارگری، زنان، دانشجویان و ملیت‌های تحت ستم، حرکت تهاجمی گسترده‌ای را به فعالان این جنبش‌ها سازماندهی کرد. رکورد تعطیل کردن نشریات، فیلتر وبسایت‌ها، بگپر و ببند و سرکوب دانشجویان، فعالان جنبش زنان و فعالان جنبش کارگری شکسته شد. دستگیری، ربودن، شکنجه و واداشتن به اعترافات تلویزیونی، که پس از دهه ۶۰ به صورت موردی انجام می‌شد، به امری روزمره تبدیل گشت. اجرای احکام سنگسار و اعدام‌های دسته‌جمعی رونق گرفت. کارگران، معلمان، دانش‌جویان، فعالان جنبش زنان و هر کسی که می‌توانست بطور بالقوه خطری محسوب شود، به جرم اقدام علیه امنیت ملی و محاربه با حکومت اسلامی به بند کشیده شدند. زندان‌ها از مخالفان سیاسی رژیم انباشته شدند. گله‌های حزب‌الله و نقاب پوشان امنیتی و انتظامی هنوز راضی نبودند. ده‌ها هزار تن به عنوان بدحجاب مورد توبیخ قرار گرفتند، تحقیر شدند، جریمه شدند، تعداد زیادی به احکام شلاق و زندان محکوم شدند. اما عطش سرکوبگران فرونشستنی نبود. سپس نوبت به طرح "مبارزه با ارادل و اوباش" رسید. ارادل و اوباش متشکل در ارگان‌های سرکوب به جان جوانان افتادند. هزاران تن را دستگیر کردند، عده‌ای را آفتابه به گردن در خیابان‌ها گرداندند، تعدادی را به زندان افکندند و ده‌ها تن را در انتظار عمومی به دار آویختند. فرمانده انتظامی ناحیه تهران، در توضیح کارنامه ارگان‌های سرکوب در این زمینه اعلام کرد که ۹۷۷ هزار تن در چارچوب طرح مبارزه با

با گذشت سال‌ها

مادر دست‌هایم را ببین!
چه زود جوانی‌اش را از دست داد.

مادر!
صورت‌ام را از آن بالا می‌بینی؟
با گذشت سال‌ها
زیبا و جوان مانده‌ام؟

مادر!
گریه نکن
اشک نریز
این جا تنها نیستم
رفقای‌ام با من‌اند.

مادر!
گریه نکن دیگر
این جا از کابل خبری نیست
از سلول‌های انفرادی خبری نیست
از سرپا ایستادن‌های شبانه‌روزی خبری نیست
در طول این سال‌ها
هیچ کدام از ما را قپانی زنده‌اند
در این جا توایی نیست
این جا دیگر ناله‌ای از شکنجه نمی‌شنوی
این جا سکوت است.

مادر اما!
همیشه نگران دست‌هایم هستم
چه زود جوانی‌اش را از دست داد.

.....

شکنجه‌گاه

کوله‌باری پُر از درد دارم
بر من قرن‌ها گذشته است
بدون نقطه‌ای
بدون بیرگول و سرخط.

از زندان اوین
تا قزل‌حصار و گوهردشت
در جای‌جای این سرزمین
که حصارهای بلند زندان
آن را به بند کشیده‌اند.

بر من قرن‌ها گذشته است
از شکنجه‌گاه کمیته مشترک
تا عشرت‌آباد
و بند ۲۰۹ اوین.

بر من قرن‌ها گذشته است
مکانی که زمان از حرکت باز ایستاده بود
عقربه‌های ساعت گویی به خوابی ابدی فرو
رفته بودند.

حسین منصوری - تابستان ۱۳۸۶

بدحجابی به اشکال مختلف که حداقل آن تذکر شفاهی بوده، مورد برخورد قرار گرفته‌اند.

در عرصه اجتماعی نیز اوضاع به همین ترتیب است. بر انبوه کودکان کار و فقیر خیابانی افزوده شد. بخش قابل توجهی از کودکانی هم که سرپناهی دارند، از تحصیل بازمانده‌اند و می‌بایست به جای رفتن به مدرسه کار کنند تا کمک خرج خانواده باشند و بنا بر آمار رسمی حکومت، تعداد این کودکان به چند میلیون بالغ می‌شود. تعداد معتادان از شمار خارج است. آمار رسمی دو سال پیش تعداد معتادان را حدود سه میلیون برآورد می‌کند و مسئولان حکومت اسلامی به ناگزیر اذعان می‌کنند که تعداد معتادان بسیار بیش از این حرف‌هاست. پدیده زنان تن‌فروش در سال گذشته نیز گسترش یافت. فروپاشی خانواده‌ها به نقطه انفجار رسیده است. بنا بر اطلاعات ارائه شده توسط مدیرکل ثبت اسناد و املاک استان تهران، بنا بر آمار چهار ماهه اول سال جاری، در ازای هر ۵/۵ مورد ازدواج، یک مورد طلاق صورت می‌گیرد. کار به جایی رسیده است که مسئولان حکومت اعلام می‌کنند اعتیاد و طلاق بزرگترین آسیب‌های اجتماعی هستند. اما این هنوز کافی نیست. کابینه احمدی نژاد در نظر دارد جامعه امروز ایران را درست به شکل جامعه عربستان صدر اسلام درآورد. پس، لایحه‌ای به مجلس ارائه داد که چندموسری مردان را، که از ابتدا مجاز بود، تسهیل کند. با تصویب این لایحه، هر سپاهی، حاجی بازار و یا نوکیسه دیگری اگر به رئیس دادگاه اثبات کند که تمکن مالی دارد و قول دهد که رعایت عدالت را بکند، می‌تواند بدون اجازه همسر اول، همسر دوم، سوم و چهارم اختیار کند و قاضی دادگاه هم که وظیفه‌اش صیانت احکام شرع انور است، طبیعتاً نهایت تلاش خود را به کار خواهد گرفت که قوانین الهی را بطور کامل اجرا نماید.

دولت احمدی نژاد در یکسال گذشته در عرصه مسائل منطقه‌ای هم فعالیت چشمگیری داشته است. در نظر است که افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین نیز از الگوی مشابهی پیروی کنند. قرار است تا ظهور مهدی موعود، نمایندگان او بر روی زمین، عرصه بالقوه فرمانروایی او را گسترش دهند تا مردم در عرصه‌های وسیع‌تری از ظهور او بهره‌مند شوند. این را نیز احمدی نژاد در گفتگو با خبرنگاران داخلی و خارجی مورد تأکید قرار داد زمانی که گفت آمریکا در عراق و کل منطقه شکست خورده و ناگزیر است منطقه را ترک کند و در این صورت خلاء قدرتی در منطقه ایجاد خواهد شد که می‌بایست پرشود.

بنابراین، باید منتظر ماند و دید سال آینده در هفته دولت امت اسلام تا چه میزان به ظهور مهدی موعود نزدیک شده است.

اما، میلیون‌ها انسانی که سال‌هاست راه خود را از حکومت اسلامی جدا کرده‌اند، می‌دانند که مهدی موعود نجات بخش آنان نیست. آن‌ها قطعاً این دوره را نیز پشت سر خواهند گذاشت و به احمدی نژاد نشان خواهند داد که با سرکوب و ایجاد وحشت نمی‌توان جلوی مبارزه‌ای را که از اعماق می‌جوشد، سد کرد.

سرمایه داری ایران، در یک دور باطل بحران

این تعداد شاید چند هزار نفری باقی مانده باشند و بقیه همچنان در اردوی بیکاران به صف شده اند.

در هر حال آنچه که مشخص است، از مجموع ارتش چند میلیونی بیکاران سابق به اضافه دو میلیون و ۴۰۰ هزار نفری که در طول دو سال گذشته وارد بازار کار شده اند و دهها هزار کارگری که در همین دوسال اخراج شده اند، آمار اشتغال سالانه ۲۰۰ هزار نفر بوده است.

اما اگر تمام این واقعیت ها نیز کنار گذاشته شوند و فقط آمار دو رقیمی نرخ بیکاری و تورم را مد نظر قرار دهیم، کافی ست تا عمق بحرانی که اقتصاد سرمایه داری ایران با آن رو به روست، نشان داده شود. این بحران، همان گونه که تجربه سه دهه گذشته نشان داده است، از نمونه بحران های معمولی و دوره ای سرمایه داری نیست. نه این بحران را می توان در چارچوب بحران های ادواری مازاد تولید جای داد، نه در چارچوب بحران های مالی و تجاری.

بحران اقتصادی موجود در ایران، بحران از هم گسیختگی اقتصادی ست. این از هم گسیختگی نیز نتیجه مجموعه تضادهایی ست که کلیت نظام اقتصادی-اجتماعی و سیاسی موجود در چنگال آنها گرفتار است. نمایندگان طبقه سرمایه دار ایران، بر این پندارند که اگر چند ده میلیارد سرمایه خارجی دیگر وارد بازار ایران شود، بحران حل خواهد شد. اما اگر چند ده میلیارد سرمایه دیگر هم به ایران صادر شود، تغییری جدی در اوضاع صورت نخواهد گرفت. چرا که این سرمایه ها عموماً در رشته هایی سرمایه گذاری خواهند شد که نیاز بازار جهانی ست، نظیر نفت و گاز و نه نیاز اقتصاد ایران مستقل از این بازار. به همین دلیل نیز تابع این ضوابط نیست که در جنب خود رشته های مختلف را ایجاد یا بسط دهد و زنجیره وار در کل اقتصاد سرمایه داری ایران رونق ایجاد کند. حتا در همان رشته سرمایه گذاری شده نیز کمتر می توان شاهد بسط تولید ناشی از انباشت بود. چراکه معمولاً ارزش اضافی کسب شده به منزلگاه اصلی سرمایه باز می گردد. معضلی که امروز جمهوری اسلامی با آن رو به روست، این است که حتا نمی تواند سرمایه پولی سرگردان را به مجرای تولید سوق دهد. وزیر اقتصاد جمهوری اسلامی می گوید: میزان نقدینگی بخش خصوصی ۱۰۳ هزار میلیارد تومان است. دلیل هم دارد. این سرمایه در بخش تجارت، خدمات و بورس بازی و دلال بازی، سودی به دست می آورد که نمی تواند آن را در عرصه تولید کسب کند. تنها این هم نیست. تولید در ایران تابع بازار جهانی ست. بازاری که ایران در آن ادغام شده است و در تقسیم کار این بازار وظیفه معینی برعهده گرفته است. اگر حتا تضادهایی که امروز مناسبات اقتصادی موجود با روبنای سیاسی دارند وجود نمی داشت، اگر تناقضات و تضادهای جمهوری اسلامی با برخی

تورم نزدیک تر است. کافی ست که هر کس به بهای اساسی ترین مایحتاج روزمره توده های کارگر و زحمتکش در طول یک سال گذشته نظری بیافکند تا به روشنی دریابد که با افزایش سرسام آور هزینه اجاره مسکن، این رقم به حدود ۳۰ درصد می رسد. این که دولت، اکنون نرخ تورم سالانه ۱۳/۶ درصد راهم پذیرفته است، البته زیر فشار دیگر نهادهای ارگانهای رژیم بوده است و الا تا همین چند ماه پیش، به کلی منکر افزایش نرخ تورم بود و چیزی نمانده بود که آن را یک رقیمی اعلام نماید.

درمورد بیکاری نیز وضع بر همین منوال می باشد. واقعیت این است که در ایران، رقم تقریباً ثابتی که می توان برای تعداد بیکاران ذکر کرد، لااقل ۵ میلیون نفر است. مطابق ارقامی که مرکز آمار ایران ارائه داده و مورد تأیید دولت نیز هست، هر سال یک میلیون و ۲۰۰ هزار نیروی جوان، برای اولین بار به بازار کار روی می آورند. اقتصاد بحران زده ایران قدرت جذب این نیرو را ندارد. بنابراین همه ساله بر تعداد بیکاران افزوده می شود.

دولت مدعی است که دست اندرکار ایجاد شغل برای حدود ۶ میلیون نفر در طول ۴ سال آینده است. در عین حال ادعا می کند که در طول یک سال گذشته ۷۰ درصد برنامه ریزی برای اشتغال یک میلیون نفر را عملی ساخته است. این ادعای ۷۰ درصدی اجرای برنامه، بیش از آن که واقعیت داشته باشد، حرف است و آمار بر روی کاغذ. اما این واقعیت را نمی توان انکار کرد که دولت با اتکاء به درآمدهای نفتی و افزایش آن، تلاش کرده است با اختصاص مبلغی از این درآمد به سرمایه داران و حتا افراد بیکار به خیال خودش هم رونق ایجاد کند و هم اشتغال. اما در عمل این سیاست چه نتایجی در پی داشته است. آن بخشی را که تحت این عنوان به صاحبان کارخانه ها و دیگر موسسات تولیدی و خدماتی اختصاص داده است، کمترین تغییری در اوضاع پدید نیاورده است. تولید و سرمایه گذاری در این موسسات تقریباً در همان سطح پیشین باقی مانده است. کارگران جدیدی استخدام شده اند، اما به بهای اخراج گروهی از کارگران که قبلاً مشغول به کار بوده اند. ضمانتی هم برای اشتغال دراز مدت نیروی کار جدید وجود ندارد. درمورد آنهایی که با اخذ وام، فرداً یا از طریق تعاونی ها قرار است مشغول به کار شوند، یا در همان گام های اول، این وام را از دست می دهند و تنها بدهکاری اش برای آنها می ماند، یا در مدتی کوتاه در نتیجه ناتوانی در رقابت با موسسات بزرگ تر و کالاهای وارداتی ورشکست می شوند. این واقعیت را جمهوری اسلامی تاکنون چندبار تجربه کرده است. بنابراین، تنها نتیجه ای که یک چنین طرح هایی خواهد داشت، تبلیغاتی ست که دولت از آن استفاده می کند. ادعا می شود که چندصد هزار مشغول به کار شده اند، اما یکی، دو سال بعد، از

نمایندگان طبقه حاکم، وابسته به هر گروه و جناحی که هستند، بر این عقیده اند که سرمایه وامکانات داخلی برای نجات از این بحران پاسخگو نیست، بلکه تنها، سرمایه بین المللی می تواند اقتصاد را از رکود خارج سازد. متخصصین اقتصادی آنها بر این باورند که لااقل یک سرمایه گذاری مستقیم خارجی ۱۰۰ میلیارد دلاری لازم است. لذا وزیر اقتصاد و دارایی کابینه احمدی نژاد ذوق کنان، مهم ترین دست آورد دولت را به عنوان برجسته ترین برنامه توسعه کشور، "افزایش جذب منابع خارجی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی و توانمندسازی بخش خصوصی" نامید و گفت: تلاش برای بهبود وضعیت فعالیت سرمایه گذاری خارجی از اقدام های انجام شده توسط دولت است. او با اشاره به اصلاح قانون مالیات های مستقیم، تصویب قانون حمایت از سرمایه گذاران خارجی، کاهش ۲۵ درصدی مالیات شرکت ها و تصویب آیین نامه اجرائی سرمایه گذاری خارجی در ایران افزود: "در سال ۲۰۰۲ میزان موافقت نامه های مبادله شده، تحت پوشش این قانون، ۶۱۲ میلیون دلار بود که در سال ۲۰۰۶ به ۱۰ میلیارد دلار رسیده." این آمار گرچه در رقابت های جناحی می تواند کاربرد داشته باشد، اما به فرض که تمام مبلغ مصوب هم در زمینه های اعلام شده نفت و گاز، ساختمان، ارتباطات و حمل و نقل، جذب شده باشد، چیزی درمورد بهبود اوضاع اقتصادی و رکود موجود بیان نمی کند. بلکه فقط این را بازتاب می دهد که حتا برطبق ارزیابی ها و محاسبات برنامه ای خودشان، فاصله ای طولانی برای مهار بحران دارند. از این روست که وزیر اقتصاد جمهوری اسلامی اعلام می کند که حتا دستیابی به نرخ رشد متوسط ۶ تا ۷ درصد نیز در اقتصاد کوچک و ناچیز ایران ممکن نیست. آمارهای دیگری هم که ارائه داده اند چیزی جز این نمی باشد. افتخار کابینه احمدی نژاد این است که ۵ میلیارد دلار نیز از کسری تراز تجاری غیر نفتی کاسته شده و از ۳۰ میلیارد دلار در سال ۸۳ به ۲۵ میلیارد دلار رسیده است. اگر محصولات پتروشیمی را کنار بگذاریم، این افزایش عموماً به صادرات میوه و تره بار به کشورهای حاشیه خلیج و صدور خشکبار و صنایع دستی مربوط می شود. کابینه احمدی نژاد دست آوردهای دیگر خود را کاهش میزان تورم به ۱۳/۶ درصد و نرخ بیکاری ۱۲/۲ درصد در کل و برای جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال، ۲۳ درصد، اعلام کرده است.

اعلام نرخ رشد تورم سالانه ۱۳/۶ درصد از جانب دولت، حتا برطبق محاسبات و معیارهای اقتصادی سرمایه داری بیشتر به شوخی شبیه است تا به آماری جدی. اخیراً اعلام شد که بانک مرکزی حتا افزایش اجاره بهای مسکن را نیز از محاسبه نرخ تورم حذف کرده است. رقمی که مرکز پژوهش های مجلس اعلام نمود، بیش از ۲۰ درصد می باشد. این رقم به واقعیت نرخ

رقابت امپریالیست ها در قطب شمال

دولت های این کشورها نشان داده اند که حاضرند در رقابت های بین المللی بدون هیچ قید و شرطی از سیاست های امپریالیسم آمریکا پشتیبانی نمایند.

اگر حضور نیروهای مرتجع اسلامی در منطقه خاورمیانه، رقابت میان امپریالیستها را تحت الشعاع قرار داده و از جدت آن کاسته است، اما این بدان معنا نیست که رقابت و جنگ میان "گرگان" بر سر شکار طعمه های جدید در دیگر نقاط جهان خاتمه یافته باشد. جنگ امپریالیستها در قطب شمال هنوز دیپلماتیک است و با ادعای پیشرفت علم و دسترسی به رازهای طبیعی این منطقه انجام میگردد، اما همه می دانند که هدف از این ادعاها تنها فریب افکار عمومی است. روند پیش رو، گسترش نظامی گری و اتکاء بیش از پیش به زورگویی و استفاده از ماشین جنگی برای تصاحب و کنترل اراضی جهان است. روندی جنون آمیز و مرگبار که تنها انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگری تواند سد راه آن باشد.

از صفحه ۳

سرمایه داری ایران، در یک دور باطل بحران

از بزرگترین قدرتهای اقتصادی جهان سرمایه داری عمل نمی کرد، باز هم نمی توانست، از چنبره قانونمندی های بازاری که در آن ادغام شده است، رهائی یابد. نمونه های آن هم در سطح جهان سرمایه داری کم نیست.

راه حل بحران اقتصادی مزمن سرمایه داری ایران، نه در این یا آن اقدام جمهوری اسلامی و حتا در اقدامات یک دولت بورژوائی سوی جمهوری اسلامی، نه در این یا آن سیاست اقتصادی، بلکه مقدم بر هر چیز در حل تضادهایی است که سرمنشاء این بحران اند. این تضادها، در چارچوب نظم موجود حل نمی شوند. دگرگونی وضع موجود و انتقال قدرت از دست طبقه سرمایه دار که مانع حل این تضادهاست، به دست طبقه ای را می طلبد که نفع اش در حل این تضادهاست. طبقه کارگر و توده های زحمتکش مردم به خوبی قادرند در یک سیستم برنامه ریزی شده، تولید و توزیع را به نحوی سازماندهی کنند که نه تنها بحران های اقتصادی موجود را ریشه کن سازند، بلکه رشد و توسعه عظیمی را به بار آورند.

راه حل فوری مسئله نیز ملی کردن کلیه صنایع و موسسات متعلق به سرمایه داران بزرگ، نهادهای مذهبی، انحصارات بین المللی، بانک ها و تمام مراکز مهم مالی، و مسائل ارتباطی و موسسات حمل و نقل بزرگ، و سپرده شدن ابتکار عمل به دست کارگران و زحمتکشان است. تنها این راه حل می تواند توده های زحمتکش مردم ایران را از شرمصائبی که نظام سرمایه داری و بحران های آن پدید آورده است، نجات دهد.

از سال ۲۰۰۱ به تنهایی مدعی مالکیت اراضی یخ زده قطب شمال به وسعت سه کشور فرانسه، آلمان و ایتالیا است. مقامات این کشور ادعا کردند که این تکه یخ از عمق اقیانوس به خاک روسیه متصل است و اراضی یخ زده این منطقه را ادامه خاک کشور خود از سوی سبیری شمرند. این تنها یک ادعا نبود و بلافاصله دو ناوگان دریایی از محققین و دریاشناسان روسی، در ظاهر با اهدافی علمی و به بهانه انجام یکرشته تحقیقات پیرامون شرایط اقلیمی این منطقه، اما در واقع برای تعیین "مرزهای شمالی" خاک روسیه به سرعت عازم شمالی ترین نقطه کره ارض و آبهای صعب العبور اقیانوس منجمد شمالی شدند. محققان روسی پرچم کشور خود را در اعماق ۴۲۰۰ متری از سطح دریا به اهتزاز درآورده و این سفر را با نخستین سفر انسان به کره ماه مقایسه کردند. آنها با ثبت " رشته بلندی های لومونسوف" بر کف دریا، بار دیگر این منطقه و منابع نفت و گاز آن را متعلق به خود اعلام نمودند.

دولت روسیه در این ادعاهای امپریالیستی تنها نیست. بوی نفت و گاز به مشام دولت های دانمارک و نروژ نیز، که منطقه گرینلند از مستعمرات قدیم آنهاست، رسیده و آنها نیز به یکباره به یاد مالکیت خود بر مناطق یخ زده این منطقه افتادند. این دو کشور نیز به سرعت ناوگانی متشکل از تعدادی محقق را راهی آبهای اقیانوس منجمد شمالی نمودند. وظیفه این هیئت ها نیز ثبت جغرافیای کف آبهای یخ زده قطب شمال و اثبات مالکیت این دو کشور بر این مناطق است.

با تشدید رقابت میان مدعیان مالکیت مناطق یخ زده قطب شمال، یکی دیگر از این مدعیان، یعنی کانادا، پا را از این هم فراتر گذاشته و نخست وزیر این کشور در یک نمایش قدرت، اعلام نمود که دولت وی قصد ایجاد دو پایگاه نظامی تازه در دورترین نقاط شمالی خاک کانادا دارد. وظیفه یکی از این دو پایگاه، آموزش نظامی در هوای سرد و مأموریت پایگاه دیگر گشت های نظامی در قطب شمال خواهد بود.

اما در این میان رقیب اصلی ادعاهای امپریالیستی روسیه برای مالکیت اراضی قطب شمال، بدون تردید تنها دولت آمریکا می تواند باشد. امپریالیستهای آمریکایی در واقع سالهاست که سه پایگاه نظامی بزرگ در اطراف آبهای اقیانوس منجمد شمالی دارند. از سوی دیگر قدرت نمایی، اگر نگوئیم بی سابقه، لاقلا کم سابقه، کشورهای نظیر دانمارک، نروژ و کانادا در برابر روسیه، تنها نشان از هم راستایی این کشورها با سیاست های امپریالیسم آمریکا دارد. در واقع استراتژی نظامی آمریکا در راستای میلیتاریزه نمودن قطب شمال و کنترل منابع نفت آن باید از طریق متحدان منطقه ای وی، یعنی دانمارک و کانادا تحقق بیابد. اکنون مدت هاست

انباشت سرمایه و تمرکز تولید، در مرحله رقابت آزاد سرمایه داری، تا اواخر سده نوزده میلادی به درجه ای از رشد و تکامل خود رسید که به شکل گیری انحصارهای سرمایه داران انجامید. پایان مرحله رقابت آزاد و گذار به مرحله انحصار در تکامل سرمایه داری، عصر امپریالیسم را گشود. پایان رقابت "آزاد" میان سرمایه داران هرگز به معنای خاتمه رقابت میان آنان نبود. شاید رقابت سرمایه داران در درون مرزهای ملی می توانست "آزاد" باشد، اما با "جهانی" شدن این بازار، رقابت برای اشغال اراضی، انقیاد ملل دیگر و غارت و چپاول منابع مواد خام، تنها می توانست جنگ های امپریالیستی و جهانی را به دنبال داشته باشد. لنین در توصیف "مشخصه" دوران امپریالیسم، ضمن "نهایی" شمردن "تقسیم جهان"، "تقسیم مجدد جهان" را نه تنها ممکن، بلکه ناگزیر می داند. وی منظور از "نهایی" خواندن این تقسیم را، تنها خاتمه اشغال تمام اراضی اشغال نشده جهان توسط استعمارگران امپریالیست دانسته و تقسیم مجدد را فقط افتادن از دست یک "صاحب" به "دست دیگری" می خواند.

این سخنان به روشنی بیانگر واقعیات تلخ حاکمیت نظم ضد انسانی سرمایه داری در عالی ترین مرحله تکامل آن است. تازه ترین نمونه از رقابت امپریالیستها برای کنترل منابع عظیم نفت بدون هیچ تردیدی خاورمیانه است. بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان، امپریالیسم آمریکا، با تجهیز بزرگترین ماشین جنگی تاریخ و صرف میلیاردها دلار، تمام این منطقه را به جولانگاه چکمه پوشان خود بدل ساخته تا بتواند حاکمیت بلامنازع خود را بر منابع عظیم انرژی این منطقه تأمین نماید.

اما این تنها خاورمیانه نیست که در آن جنگ خونینی بر سر تصاحب منابع نفت جاری است. دیگر نقاط جهان نیز شاهد تشدید رقابت امپریالیستها، نه به شکل خونین خاورمیانه، بر سر تصاحب مواد خام است. روند گسترش مناطق نفوذ و به قول لنین "تقسیم مجدد" جهان، در هفته های اخیر به آبهای یخ زده اقیانوس منجمد شمالی هم رسید.

در اواخر ماه ژوئیه، یک موسسه تحقیقات زمین شناسی در آمریکا اعلام نمود که براساس برآوردهای این موسسه، ۲۵ درصد از منابع نفت معکب در زیربستر آبهای یخ زده اقیانوس منجمد شمالی قرار دارد. انتشار این خبر، آتش زیر خاکستر رقابت های گذشته میان امپریالیستها، بر سر تصاحب این منابع، را شعله ورساخت. ۵ کشور روسیه، کانادا، دانمارک، نروژ و بالاخره آمریکا مجدداً ادعاهای ارضی خود بر مناطق یخ زده قطب شمال و آبهای منجمد اقیانوس شمالی را از سر گرفتند.

در این گروه بندی، روسیه، نه تنها اکنون، بلکه

فرار کربوبی از جبهه "اصلاح طلبان" به اردوی "اصول گرایان"

و بیش از حدت درگیری های درون جناحی و از هرج و مرج اولیه ای که بلافاصله بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد و شکست و حذف "اصلاح طلبان"، صفوف آن ها رافرا گرفته بود، بکاهند. اصول گرایانی که اهرم های حکومتی را در دست دارند و از حمایت بی چون و چرای ولی فقیه برخوردارند ولو آنکه از بی ثمر بودن زور و سرکوب نیز بی اطلاع نیستند، اما آنها در صددند به زور تفنگ و سر نیزه خود را تحمیل و تثبیت کنند. بدین اعتبار، در اردوی "اصول گرایان" در قیاس با گروه های موسوم به اصلاح طلب نوعی اعتماد به نفس دیده می شود و آرامشی نسبی برقرار است.

گروه های موسوم به اصلاح طلب که تشنت و پراکندگی در صفوف آنها از سال ها پیش آغاز شده بود، و در جریان انتخابات ریاست جمهوری شکست سختی را متحمل شدند، گرچه بارها و بارها کوشیده اند صفوف خود را متشکل سازند و حتا در انتخابات فرمایشی آذر ماه سال گذشته نیز با تشکیل "ستاد ائتلاف اصلاح طلبان" و ارائه لیست واحد، مشترکا وارد عرصه انتخابات شدند، اما همان طور که پیش بینی می شد، این ائتلاف، به معنای پایان کشمکش ها و اختلافات درونی آنها نبود. تشنت و پراکندگی در صفوف "اصلاح طلبان" محصول شکست و رسوائی آن ها در مقیاس تمام جامعه و فروریزی او هام اولیه برخی افشار اجتماعی بود. اگر "اصول گرایان" و جناح مسلط حکومتی، دوره ای از قلع و قمع و سرکوب بسیار خشن مخالفین و ایجاد رعب و هراس در مقیاس تمام جامعه و ایجاد برخی محدودیت ها برای رقبای خود آغاز کرده است تا سرکوب خشن و اختناق را وسیله کاهش درگیری های درونی و تحکیم سلطه خویش نماید، دوره اصلاح طلبان حکومتی اما سال هاست به سر آمده است. تلاش گروه های موسوم به اصلاح طلب برای ایجاد ائتلاف و اتحاد و پایان کشمکش های درونی نه فقط بی ثمر مانده است، بلکه اختلاف و پراکندگی در میان آنها نیز تشدید گشته است. تضعیف بیش از پیش اصلاح طلبان حکومتی، بی چشم اندازی آنها در معادلات سیاسی لااقل در لحظه کنونی و بی اقبالی در سهم بری، آن ها را ساخت به تکاپو انداخته که کنکاش و راه جوئی برای برون رفت از این وضعیت نیز بر کشمکش و اختلاف میان آنها افزوده است. اردوی اصلاح طلبان، بدین اعتبار، در قیاس با گروه های موسوم به اصول گرا، بسا پریشیده، متشنج و نا آرام است.

سخنان کربوبی، دبیر کل حزب اعتماد ملی در گفتگو با خبرنگاری فارس در روز دوشنبه پنجم شهریور، چنین وضعیتی را به خوبی بازتاب می دهد.

کربوبی در این گفتگو، فیل از هر چیز "تند روی" های اصلاح طلبان را صریحا مورد انتقاد قرار داد، شکست و ناکامی اصلاح طلبان را، ثمره همین "تندروی" ها دانست. این شکست و ناکامی و تاکتیک هائی نظیر تحصن نمایندگان مجلس ششم و ایده هائی نظیر ایده خروج از حاکمیت

و امثال آن را نیز تلوچا به گردن مشارکتی ها و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انداخت. کربوبی نه فقط سعی نمود خود را از این قضایا میرا جلوه دهد، بلکه در پاسخ به این سؤال که آیا ترس از "تند روی" ها موجب عدم همکاری با آنهاست و اینکه " آیا حزب اعتماد ملی قصد دارد از جبهه دوم خرداد بیرون بیاید و به صورت یک جریان مستقل و سوم ظاهر شود؟" گفت " من شبیه ای ندارم که اگر دوباره پیروز شویم، همان قضایا و تندروی ها دوباره شروع خواهد شد." مهدی کربوبی در این گفتگو تاکید نمود که در انتخابات آینده مجلس با "تابلو حزب اعتماد ملی" وارد عرصه می شود و با سایر اصلاح طلبان وارد ائتلاف نخواهد شد.

مهدی کربوبی همچنین در ادامه سخنان خود، در مورد جبهه دوم خرداد و درجه اهمیت آن به خبرنگاری فارس چنین گفت: "من اصلا به آن جبهه ای که شما می گوئید اعتقاد ندارم. نیست، این ها در حد روزنامه و حرف است. یک عده ورشکسته دور هم جمع شده ایم می گوئیم جبهه" و باز برای تحقیر بیشتر آنها می گوید " جبهه دوم خرداد ۱۸ گروه اند ولی ۱۲ نفرند، چون هر کدام از طرف چند گروه هستند!"

کربوبی در عین حال با اشاره به جنبه هائی از سابقه اختلاف خود با گروه های یاد شده، از اقدامات "تخریبی" آن ها در جریان انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری و از این که از وی حمایت نکرده اند، به شدت انتقاد و گله نمود و در همان حال با این وعده که " تمام انتخابات های مجلس از سال ۶۸ به بعد را بازخوانی" و همه قضایا را روشن می کند و چه بسا حرف هائی که " به مصلحت" هم نباشد، بگوید، از پاسخ به سؤال کننده، پیرامون سوابق این اختلافات به بهانه این که پاسخ های وی موجب " فتنه" می شود خود داری نمود.

معهدا انتشار متن این گفتگو و طرح همین حد از مسائل توسط یکی از مهره های اصلی ولو به شدت مذبذب اصلاح طلب حکومتی، از یک سو وسیعا مورد استقبال گروه های موسوم به اصول گرا و حامیان رئیس جمهور واقع گردید که کربوبی و امثال وی را بر ادامه چنین روندی تشویق و ترغیب می کنند، از سوی دیگر، موجی از اعتراض و نارضایتی و اظهار نظرهای هشدار دهنده و گاه ضد و نقیضی در میان گروه های اصلاح طلب را در پی داشت. محمد رضا خاتمی عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، با اشاره به اظهارات کربوبی ضمن دفاع از موجودیت جبهه دوم خرداد و رد ادعای کربوبی، می گوید، "برخی اظهارات نه تنها باعث ایجاد تفرقه در درون جبهه دوم خرداد نمی شود، بلکه وحدت بیشتر اصلاح طلبان و ادامه کار با اراده بیشتر را رقم خواهد زد" حسین مرعشی سخنگوی حزب کارگزاران با ذکر این نکته که مسائل و مشکلات درون جناح اصلاح طلبان با گفتگو و تعامل قابل حل است و لذا نیازی به طرح آنها در مجامع عمومی نیست، به کربوبی هشدار داد که این شیوه حرکت وی که به

باران اصلاحات آسیب می رساند، به خود وی نیز سودی نمی رساند و منجر به تنهائی و خانه نشینی وی خواهد شد، همان طور که آیت الله کاشانی پس از زندانی شدن مصدق، خانه نشین شد!

حسین مرعشی در عین آن که کربوبی را "به خاطر انقلاب و نظام" به "خوشتن داری" و "گذشت" از اختلافات کوچک دعوت می کند و او را از دنبال کردن این شیوه، که چیزی جز شکست قطعی نظام دربر نخواهد داشت، برحذر می دارد، فرار کربوبی به جناح مقابل را ولوبه لهجه ای غیر صریح، این گونه ترسیم می کند: "اختلاف نظر هائی وجود دارد، اختلافات عمده ای نیست مگر آن که شخص یا گروهی تمعدا بخواهد با یک جمعی کار نکند. البته هر فرد و گروهی حق دارد، جبهه جدیدی را تشکیل دهد و جناح جدیدی را برای خود تعریف کند، اما راه های ساده تر و اخلاقی تری برای بیان اختلاف نظر ها و گلاویه ها وجود دارد"

اما مجید انصاری دبیر اجرایی مجمع روحانیون مبارز، به زبان صریح تری فرار کربوبی را به جبهه مقابل ترسیم میکند. وی با ذکر این نکته که سخنان اختلاف برانگیز تنها موجب خوشحالی رقیب و در خدمت آنهاست، می گوید " اگر اعتقادی به جریان فکری خط امام و اصلاحات واقعی وجود دارد، باید برای پیروزی آن تلاش کنیم، ولی اگر در عده ای اعتقادی وجود ندارد و جریان مقابل را درست می دانند، باید رسما وارد آن جریان شوند، لذا نمی توان درون جریان اصلاحات بود و رقیب را فراموش کرد. این حرکت درستی در جهت پیروزی در انتخابات آینده و عرصه سیاسی کشور نیست!"

علی رغم تمام این حرف ها، کربوبی در گفتگو با ایسنا و درواکش به این صحبت ها، بر حرف های پیشین خود در گفتگو با خبرنگاری فارس تاکید نمود.

کربوبی که از یک سو شاهد بی چشم اندازی اصلاح طلبان در تحولات سیاسی است و برای ورود آنها به مجلس هشتم اقبالی نمی بیند، و از سوی دیگر برای کسب موقعیت و امتیازات گذشته و پست ریاست مجلس بی تابی می کند، این بار می خواهد حساب خود را از متحدین دیروزی اش به کلی جدا کند. او از هم اکنون در واقع مشغول جا باز کردن در دل جناح مسلط حکومتی ست تا اصول گرایان، کربوبی و حزب وی را به جمع خود بخوانند و یا در جوار خویش جای دهند! کربوبی که می توان وی را در زمره محافظه کارترین و مذبذب ترین عناصر اصلاح طلب حکومتی به شمار آورد، برای فراهم ساختن زمینه های تحقق این هدف، البته نباید صرفا به زیان "اصلاح طلبان" سخن بگوید، بلکه همچنین باید از نظرگاه های برخی از آنان پیرامون شورای نگهبان، اختیارات آن و در باره نحوه احراز صلاحیت کاندیداهای نمایندگی مجلس و نیز نحوه نظارت شورای نگهبان برای انتخابات نیز فاصله بگیرد و مطلقا مطیع و تابع رهبر و شورای نگهبان وی باشد. از همین روست که در توضیح و تشریح برنامه حزب خویش به اختصار می گوید، شورای نگهبان را قبول داریم، طرف دار حضورش در قانون اساسی هستیم، همه چیز باید در چارچوب قانون باشد

سرکوب، راه به جایی نخواهد برد

اگر چه به کارگیری شیوه های مختلف سرکوب توسط جمهوری اسلامی بر خاسته از ماهیت طبقاتی این رژیم است، که همواره با تکیه بر ارتجاعی ترین قوانین قرون وسطانی بر توده ها اعمال شده است، اما بستر واقعی گسترش سیاست های انقباضی جمهوری اسلامی در کل جامعه و نیز تشدید فشار بر فعالان جنبش های اجتماعی را باید در بالا رفتن سطح مطالبات مردم و ناتوانی رژیم در پاسخگویی به خواست های توده های زحمتکش جامعه ارزیابی کرد.

در تمامی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی شاهد این واقعیت بوده ایم، که هرگاه جنبش های اجتماعی برای تحقق مطالبات معوقه خود، پا به میدان مبارزه گذاشته و با طرح خواست های خود دولت را به چالش گرفته اند، با عکس العمل سرکوبگرانه ی دستگاه های اجرایی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی روبرو شده اند. شیوه ی سرکوب رژیم، که همواره با سخنرانی های خامنه ای، یا پاره ای از دولتمردان حکومتی از جمله وزیر اطلاعات، وزیرکشور و وزیر ارشاد آغاز می گردد، ابتدا به ساکن با تهدید و ارباب فعالان جنبش های اجتماعی شروع و سپس از طریق پرونده سازی، دستگیری های بی رویه، زندان، شکنجه و اعدام به سیاست روز جمهوری اسلامی تبدیل می گردد.

بیاد بیاوریم سخنرانی های محسن اژه ای وزیر اطلاعات و صفار هرندی وزیر ارشاد رژیم در اردیبهشت و خرداد ماه گذشته را که عنوان کردند: هر کس از طریق سخنرانی یا نوشتن مقاله ای به اهداف "دشمن" یاری رساند به کار "جاسوسی" اقدام کرده است. و یا اینکه "رسانه ها حلیم دشمن را هم نزنند"، که پس از آن چه موج گسترده ای از پرونده سازی، دستگیری، زندان، شکنجه و بعضاً "اعتراف گیری های تلویزیونی در جامعه به راه افتاد.

تا جایی که در چند ماه گذشته، تعدادی از فعالان جنبش دانشجویی با توطئه و پرونده سازی بازداشت و مورد شکنجه قرار گرفتند و بسیاری از دانشجویان دیگر با احکام کمیته های انضباطی با تعلیق، اخراج و محرومیت از تحصیل روبرو شدند. جنبش کارگری نیز مورد تهاجم بیشتر قرار گرفت. تعدادی از فعالان این جنبش از جمله محمود صالحی در درون زندان تحت آزار و اذیت شدید قرار گرفت. منصور اسانلو رئیس سندیکای اتوبوس رانی شرکت واحد تهران، هنگام مراجعه به منزل، مجدداً دستگیر و در ملاء عام مورد ضرب و جرح ماموران اطلاعاتی واقع گردید. بسیاری از فعالان جنبش معلمان با احکام تعلیق، تبعید و انفصال از خدمت مواجه شدند. زنان و جوانان جامعه، مورد هجوم و ضرب و شتم همه جانبه و خونین عوامل انتظامی و اطلاعاتی رژیم قرار گرفتند. تا جایی که در چند ماه گذشته، به بهانه مبارزه با "بدحجابی" و مقابله با "ارادل و اوباش"، ده ها

هزار نفر از زنان و جوانان کشور بازداشت و با تهدید و زندان مواجه گردیدند. پای هزاران خانواده به کلانتری ها و بازداشتگاه های موقت کشیده شد تا بتوانند با دادن تعهد، فرزندان خود را از دست عوامل سرکوبگر رژیم رها سازند. همزمان با این هجوم سراسری تعدادی از فعالان جنبش زنان نیز محاکمه و به حبس محکوم گردیدند. علاوه بر این، حتا افرادی که با توهم اصلاح رژیم، با اصلاح طلبان درون حاکمیت همکاری نیز می کردند، از زندان و شکنجه در امان نماندند. از جمله هاله اسفندیاری و کیان تاجبخش را به اتهام "براندازی نرم و مخملین" دستگیر، شکنجه و سرانجام به اعتراف گیری تلویزیونی وادارشان کردند.

حاصل این همه فشار و سرکوب برای جمهوری اسلامی چه بود؟ آیا رژیم توانست با همه این بگیر و بندها، زندان و شکنجه های قرون وسطانی، توده ها را وادار به سکوت و جنبش های اجتماعی را در درون خانه ها محبوس کند؟ آیا شیوه های اعمال شده بر جامعه، توانست ذره ای از بحران های درونی و بیرونی جمهوری اسلامی را کاهش دهد؟

واقعیت های موجود جامعه، خلاف این را نشان می دهد. آنچه هم اکنون در جامعه جریان دارد بیانگر این حقیقت است که رژیم با وجود به کار گیری شیوه های مختلف سرکوب نتوانسته به اهداف خود که همانا مرعوب کردن کارگران و دیگر جنبش های اجتماعی ست، دست یابد. اگر غیر از این بود، مسئولان رژیم مجدداً هر روزه فعالان جنبش های اجتماعی را به زندان، شکنجه و سرکوب باز هم بیشتر تهدید نمی کردند. جناح های درون حاکمیت هر روزه به افشاء گری علیه یکدیگر دست نمی زدند.

به رغم اعمال این همه سرکوب در جامعه، جنبش های اجتماعی به ویژه فعالان این جنبش ها نشان داده اند که نه فقط مرعوب دستگیری، زندان و شکنجه های قرون وسطانی جمهوری اسلامی نشده اند، بلکه همچنان برای تحقق مطالبات خود در عرصه های اجتماعی فعالانه حضور دارند.

اگر از جنبش کارگری که هر روزه شاهد ده ها حرکت اعتراضی کارگران در اقصاء نقاط ایران هستیم بگذریم، به جنبش دانشجویی می رسیم که اینک به کابوس رژیم تبدیل شده است.

موقعیت کنونی جنبش دانشجویی، رشد گرایش چپ و رادیکال درون این جنبش، که با حمایت عملی از دیگر جنبش های اجتماعی بازتاب بیرونی یافته، رژیم را بر آن داشته که از هم اکنون و پیش از شروع ترم پاییزی برای مقابله با این جنبش صف آرایی نماید. حضور پر رنگ دانشجویان چپ در مراسم بزرگداشت نوزده امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در گلزار خاوران، و قرانت بیانیه همدردی و همبستگی با زندانیان سیاسی و خانواده های جانبازگان دهه

شصت، نمونه ای از حضور جنبش دانشجویی در پیوند با دیگر جنبش های اجتماعی ست.

بی دلیل نیست که حداد عادل، رئیس مجلس رژیم، از دانشگاه به عنوان "میدان نبرد میان دوستان و دشمنان جمهوری اسلامی" نام می برد و به دست اندرکاران رژیم توصیه می کند که، "یک لحظه نباید از این نبرد دائمی غفلت ورزید".

و با محسن اژه ای وزیر اطلاعات رژیم، با همان سبک و سیاقی که چهار ماه پیش با "جاسوس" خواندن نویسندگان و روشنفکران کشور، دستگیری و سرکوب را در جامعه گسترش داد، دوباره پا به میدان گذاشته تا شرایط سرکوب بیشتر دانشجویان را فراهم سازد.

او در مصاحبه با خبرگزاری مهر، با بکار گیری عناوین "نفوذی" و "دانشجو نما" خواندن دانشجویان مبارز و منتقد، عملاً آنان را به سرکوب بیشتر تهدید کرد. علاوه بر وزیر اطلاعات، اظهار نظر سه مقام وزارت علوم در مورد رعایت حجاب و پوشش دانشجویان، می تواند بیانگر دور تازه ای از اعمال فشار و افزایش سخت گیری بر فضای دانشگاه ها، در آستانه ی شروع سال تحصیلی باشد.

معلمان و به ویژه معلمان حق التدریس نیز به رغم همه فشارهایی که متحمل شده اند، همچنان در پی مطالبات خود هستند. وجود عینی این جنبش و نگرانی رژیم از حرکت های اعتراضی آتی معلمان، بخش دیگری از پروژه ی سرکوب و پرونده سازی جمهوری اسلامی ست که دادستان کل رژیم، مسئولیت پیام رسانی آن را به عهده گرفته است.

دری نجف آبادی، در پنجم شهریور، در دیدار با "اعضای کانون صنفی معلمان کشور" علاوه بر خط و نشان کشیدن برای جنبش معلمان که به قصد تحقق مطالبات صنفی خود دست به اعتصاب می زنند، از "معلمان" خواست تا فعالین صنفی را که از دیدگاه او "عناصر فرصت طلب" و "سیاست زده" هستند، "رصد" کنند.

نگرانی دادستان کل رژیم، از جنبش اعتراضی معلمان به جایی رسیده که با وجود داشتن این همه ارگان های سرکوب و اطلاعاتی، و قبحانه در صدد آن است تا معلمان زحمتکش جامعه را نیز برای مقابله با جنبش اعتراضی معلمان، به کار "جاسوسی" و "شناسایی" همدیگر ترغیب کند.

بیان این مواضع تهدید و ارباب، توسط مجموعه ای از مسئولان رژیم، اگر چه بیانگر دور تازه ای از اعمال سرکوب باز هم بیشتر در جامعه است، اما گویای واقعیت دیگری نیز است. و آن این است که رژیم نتوانسته است با سرکوب، زندان و شکنجه به اهداف خود که همانا جلوگیری از تشدید مبارزات توده هاست، دست یابد.

واقعیت این است که، اگر چه بنیاد جمهوری اسلامی بر پایه سرکوب و شکنجه بنا گردیده است. اگر چه رژیم نتوانسته با سرکوب و کشتار گسترده ی توده ها و نیروهای سیاسی مخالف، حاکمیت خود را تا کنون استمرار بخشد. اما در این میان توده ها نیز آرام ننشسته اند. آنان نیز با پشت سر گذاشتن هر مرحله از سرکوب، نه تنها

مصاحبه با رفیق جهان از زندانیان سیاسی دهه ی ۶۰ و از جان به در بُردگان تابستان ۶۷

۱- در سالگرد اعدام های دسته جمعی سال ۶۷ هستیم به این مناسبت و با یاد و خاطره ی همه ی رفقای جان باخته در اولین دهه ی حکومت اسلامی، در ابتدا توضیح بدهید که در چه تاریخی دستگیر شدید و برخورد نیروهای امنیتی موقع دستگیری با شما چگونه بود؟

من جهان هستم و در سال ۶۱ به اتهام هواداری از سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) دستگیر شدم.

چگونگی دستگیری من به این صورت بود:

حدود ساعت ۲ نیمه شب مأمورین دادستانی اوین متشکل از چند نفر که بعدها متوجه شدم از بازجویان اوین هستند، به محلی که در آن جا بودم، حمله کرده و من و همسرم را به همراه فرزند ۱۶ روزه مان دستگیر کردند.

در همان لحظه نخست یکی از بازجوها شروع کرد به سؤال کردن در مورد محل زندگی من و با صحبت هایی که رد و بدل شد، متوجه شدم که از طریق فردی که حدود یک سال قبل با وی همکاری تشکیلاتی داشتم، لو رفته ام و از آن جایی که می دانستم فرد مذکور در اواسط سال ۶۰ از فعالیت های تشکیلاتی کنار گذاشته شده است، مطمئن شدم که اطلاعات آن ها قدیمی است و ربطی به فعالیت های کنونی من ندارد.

مأمورین پس از زیر و رو کردن خانه و جستجو برای یافتن اسلحه و مدارک تشکیلاتی، من، همسرم و فرزند ۱۶ روزه ما را سوار اتومبیلی کردند و به همراه گروه مسلحی که برای دستگیری ما اعزام شده بود، و نیز مقداری کتاب، یعنی تنها مدارک به دست آمده، به زندان اوین منتقل کردند. حدود ساعت ۵ یا ۶ صبح بود که مرا به سلولی در بند ۲۰۹ انداختند.

ساعت ۹ صبح اولین بازجویی من شروع شد. من بنا به اطلاعاتی که حین صحبت ها فهمیده بودم، هر گونه ارتباط با سازمان را انکار کردم. این موضوع باعث شد بازجو شدت عمل به خرج بدهد و شروع به کتک زدن من کند. تقریباً بعد از ۲ ساعت مرا به زیرزمین بند ۲۰۹ منتقل کردند و در آن جا نیم ساعتی با چشم بند نگاه داشتند. طی این نیم ساعت مدام صدای کوبیدن کابل، فریاد و درد کشیدن زنان و مردانی را که شکنجه می شدند، می شنیدم که برایم بسیار دلخراش بود. سپس نوبت خودم رسید. مرا به تختی بستند و یک نفر روی کمرم نشست و دست هایم را به تخت بست و یک نفر دیگر از بازجوها با قدرت تمام شروع کرد به زدن کابل به کف پاهایم.

از آن جایی که می خواستم غیر سیاسی جلوه کنم و به بازجوها ثابت کنم که حرف هایم راست است، بعد از تحمل چند ضربه اول، شروع کردم به داد و بیداد و یک سری فحش های رکیک حواله آن ها کردم که چرا مرا می زنید. در این بین، یکی از بازجوها به زور پارچه کتافی را در دهان من فرو کرد و ضربات کابل ادامه یافت، طوری که احساس می کردم روی پاهایم زخم شده و درد تحمل ناپذیری در پاها و مغز احساس می کردم.

بازجویی، که بعدها فهمیدم نامش مهدی است، بعد از پایان کارش، گفت: «بلند شو.» من که توان بلند شدن نداشتم، به سختی سر پا ایستادم و از زیر چشم بند به پاهایم آس و لاش خودم نگاهی انداختم. در همین لحظه مهدی با پوتین خود لگد محکمی روی پاهایم زخمی ام زد. من عکس العمل نشان داده و با دست ضربه محکمی به سینه اش زدم که به دیوار پشت سرش خورد و این باعث شد که دیگر شکنجه گران سرم بریزند و مرا روی زمین بخوابانند و به سر و پشتم ضربه بزنند. من هیچ عکس العملی نشان ندادم، یعنی نمی توانستم نشان دهم. دست هایم را از پشت بستند و کمی راه بردند و بعداً به بالا برده و جلوی در اتاق بازجویی نشان دادند.

۲- نحوه بازجویی ها در آن زمان چه گونه بود و بازجوها از چه نوع شکنجه هایی استفاده می کردند؟

اجازه دهید توضیحی در مورد بازجویی بدهم. برای من بازجویی این معنا را داشت که پلیس سیاسی به دنبال اطلاعات است و تو هم بایستی با به کار بردن مهارت خاص، کمترین اطلاعات را به آن ها بدهی و اگر توانستی خودت هم از میان حرف ها، اطلاعات به دست آوری و بفهمی که آن ها چقدر در مورد تو می دانند. این عکس العمل من به طور غریزی بود و قبلاً هیچ گونه مطالعه یا شنیده ای در این مورد نداشتم. به همین دلیل در مورد بازجویی خودم با این که فهمیده بودم از چه طریق و چه کانال و شخصی لو رفته ام ولی از بردن نام آن شخص هم خودداری کردم تا ببینم چه می شود.

بعد از ساعتی، مهدی مجدداً مرا به اتاق بازجویی برد و شروع کرد به سؤال و من هم طبق تصمیمی که گرفته بودم همه چیز را انکار می کردم.

مهدی گفت، برای دروغ هایی که گفتی باز هم جیره کابل می گیری و من گفتم دروغ نمی گویم. وی کاغذی جلوی من گذاشت که روی آن نوشته بود، در صورت اثبات دروغ گوئی، حکم تعذیر (کابل و شکنجه) به من خواهد داد و به من گفت، این را امضا کن و من هم امضا کردم. بعد از آن گفت، که حق ندارم حرف بزدم و باید فقط گوش کنم. من هم چیزی نگفتم.

۲ نفر را به اتاقی که در آن بودم، آوردند و هر دو آن ها در پاسخ بازجو که پرسید آیا مرا می شناسند، گفتند که می شناسند و در منزل ما در سال ۶۰ در مراسمی که مخفیانه به یاد سعید سلطانپور برگزار شده بود، شرکت کرده اند.

هر دو نفری که صدایشان را شنیدم، می شناختم و از فعالین سازمان در جنوب تهران بودند. یکی از آن ها فردی بود که احتمال می دادم مرا لو داده است. بعد از خروج آن ها، مهدی دوباره از من پرسید، آیا حالا قبول داری که هوادار اقلیت هستی یا نه.

من گفتم که در آن زمان ما یک سری کارها می کردیم و هوادار اقلیت بودیم، ولی موضوع مربوط به یک سال و نیم پیش است.

به هر حال مجبور شدم در برگیره بازجویی، هواداری از سازمان را بپذیرم ولی در مورد سؤالات دیگر، همچنان پاسخ های نامربوط دادم. بعد از اثبات دروغ گوئی، دوباره ۳۰ ضربه کابل برایم نوشتند و به پاهایم زده شد. ولی این ۳۰ ضربه درد قبلی را نداشت چون می دانستم که آن ها اطلاعاتی در مورد فعالیت های اخیرم ندارند و در بین ضربه ها در دل به حماقت آن ها می خندیدم.

سه هفته مرا در بند ۲۰۹ نگاه داشتند و از آن جایی که اطلاعاتشان از من محدود بود، مرا به بند عمومی ۲ فرستادند.

در بند ۲۰۹ با رفقای مثل اسماعیل رودگریان هم بند بودم. بعد از حدود یک ماه در روز جمعه مرا به بازجویی صدا کردند و از آنجائی که معمولاً روزهای جمعه که روز تعطیل بود فقط کسانی را به بازجویی می بردند که مسئله اطلاعاتی جدیدی از آن ها رو شده بود، متوجه شدم که احتمالاً دوباره لو رفته ام.

از همان خروجی زیر هشت بند های عمومی اوین که مرا تحویل مهدی بازجویی دادند ضرب و شتم شروع شد و مستقیم به زیرزمین ۲۰۹ رفتم و تعدادی از بازجوها و شکنجه گران مانند مسعود و حامد منتظرم بودند و کابل ها شروع شد و بعد از ساعتی کتک و به طور متناوب کابل بر روی کف پا سؤال ها شروع شد و تنها چیزی که می خواستند مسئول تشکیلاتی من بود.

حامد با خشم تمام مرا می زد و معلوم بود که از اینکه قرارهای من به دلیل گذشت زمان سوخته بسیار ناراحت بود و سعی می کرد که شاید سرنخی به درد بخور بیابد.

مدت سه روز مرا در زیرزمین نگاه داشتند و به طور متناوب کابل زدند و بعد از آن مرا مجدداً به سلول ۲۰۹ منتقل کرده و بعد از ده روز به بند عمومی منتقل نمودند.

ساخته بود که زندانیان شرایط زیر بازجویی و زندان انفرادی را به بودن در قزل حصار ترجیح می دادند.

شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی هرگز پایانی نداشت و تا مدت ها حتی بعد از کشتار زندانیان سیاسی به دستور خمینی در شدیدترین شکل توسط منادیان مذهب و اسلام، شکنجه های قرون وسطایی به اشکال نوین اجرا شد.

۵- می توانید مقایسه ای از شکنجه هایی که اکنون در زندان اوین اعمال می شود، با دورانی که شما سپری کردید برای ما انجام دهید؟

در مورد مقایسه شکنجه های آن زمان و این زمان سؤال کرده اید. باید بگویم که شرایط آن زمان رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و شرایط کنونی متفاوتند. در آن زمان رژیم جمهوری اسلامی با مبارزینی روبرو بود که قدم در راه نابودی کلیت سیستم سرمایه و رژیم جمهوری اسلامی گذاشته بودند و جلادان رژیم اسلامی با تمام قوا کمر به نابودی این مبارزان بسته بودند و تا توانستند کشتند و نابود کردند.

اوج این شقاوت را در سال ۶۷ شاهدیم که منادیان اسلام، حتا به احکام اسلامی خود نیز اکتفا نکرده و زندانیانی را که مدت محکومیت آن ها به پایان رسیده بود، یا حکم خود را می گذرانند، اعدام کردند. این شقاوت ها را تنها و در دورانی شاهدیم که نیروهای مذهبی در قدرت قرار گرفتند و رژیم جمهوری اسلامی در انجام چنین جنایات هایی در کشور ما نمونه منفی ترین و جنایت کارترین آن هاست.

در دوران اخیر، نیز رژیم اسلامی در برابر دشمنانی مانند قبل، مسلماً از هیچ گونه شقاوتی کوتاهی نمی کند، ولی در مورد برخی از افرادی که اخیراً نمونه هایی از شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی را ذکر می کنند، باید بگویم که با گذشته قابل مقایسه نیست. چرا که خطری را که آن زمان از سوی زندانیان حس می کرد، اکنون احساس نمی کند. البته همان طور که گفتیم در مورد برخی مطمئناً حداکثر شقاوت را به کار می برد. نمونه هایی از این شقاوت را در سر به نیست کردن و کشتن برخی از دستگیر شدگان شاهد بوده ایم و نمونه آن هم قتل های زنجیره ای در چند سال قبل می باشد و یا ترور هایی که توسط عوامل جمهوری اسلامی در ایران یا خارج از ایران انجام گرفته است.

۶- آیا صحبت و خاطره ی خاصی از آن دوران دارید که در انتهای مصاحبه علاقه مند باشید برای ما بازگو کنید؟

در مورد مبارزین زندانی خاطرات زیادی دارم که بیان همه آن ها از حوصله این نوشته خارج است. امیدوارم که در فرصتی دیگر بتوانم آن ها را بازگو کنم. اما در مورد مسئله زندان و زندانی سیاسی می خواهم مطلبی را بگویم. متأسفانه با این که ما مبارزین بسیاری را طی ۲۹ سال مبارزه با جمهوری اسلامی از دست داده ایم و هزاران نفر از رفقای ما جان باخته اند، هنوز ابعاد این کشتارها برای اذهان عمومی جهان و حتا کشور خودمان، ایران، آن چنان که باید شناخته شده نیست. کشتارها و جنایات و شکنجه های رژیم هایی مثل آمریکا در ویتنام، یا اندونزی یا شیلی و... نمونه هایی هستند که ابعاد جهانی یافته اند، اما در مورد ایران امکانات نیروهای فعال، به برگزاری مراسم سالانه به یاد این عزیزان جان باخته محدود است. به نظر من نهادهای فعال در این زمینه می بایست با استفاده از ابزار مناسب، جدی تر به این مساله بپردازند و بکوشند هر چه گسترده تر، ابعاد این جنایات را روشن کنند. ما هم به عنوان زندانیان جان به در برده، حداکثر تلاش و همکاری لازم را خواهیم کرد.

با تشکر از شما که در مصاحبه با نشریه کار شرکت کردید.



مصاحبه با رفیق جهان از زندانیان سیاسی دهه ی ۶۰ و از جان به در بردگان تابستان ۶۷

۳- اهداف بازجوها از این شکنجه ها چه بود؟ مثلاً می خواستند ارتباطات را کشف کرده و دیگر رفقا را دستگیر کنند و غیره؟

بازجویی در آن زمان بیشتر به خاطر کسب اطلاعات بود و شکنجه گران و بازجویان از کابل که بدترین نوع شکنجه بود، یا دستبند قیانی استفاده می کردند. در آن جا زندانیانی بودند که با دستبند قیانی آویزان شده و کتفشان شکسته بود. این نوع شکنجه، زندانی را دچار درد شدید و نقص عضو می کند و زندانی از شدت درد بیهوش می شود. شکنجه گران اوین با تجربیاتی که در زندان ها به دست آورده بودند، به بدترین نوع شکنجه که زدن کابل به کف پا می باشد، متوسل می شدند و برای این که زندانی، درد و شکنجه بیشتری را تحمل کند، بعد از زدن کابل، زندانی را سر پا نگاه می داشتند و در بیشتر موارد وی را با دستبند به میله زندان می بستند تا زندانی مجبور شود روی پاهای زخمی اش بایستد.

این نوع شکنجه باعث می شود که زندانی توان خود را از دست بدهد و در اثر بی خوابی از هوش برود، اما بر اثر فشاری که دستبند بر دست ها وارد می کند، درد از جهات مختلف بر زندانی اثر می گذاشت.

۴- می توانید مختصری از مشاهدات تان را از این شکنجه هایی که گفتید و برخورد زندانیان سیاسی و مقاومت شان در زیر شکنجه برای ما توضیح بدهید؟

این گونه شکنجه وحشیانه بر روی بسیاری از رفقای که مقاومت می کردند، اعمال می شد که می توانم از رفقا اسماعیل رودگریان و علی رضا شکوهی نام ببرم. رفیق رودگریان، ۱۵ روز روی تخت شکنجه بسته شده بود و آن طور که خودش به من می گفت حتا اجازه نداشت به توالت برود. روزانه جیره کابل داشت، رویش یک سطل آب می ریختند و کابل می زدند.

زمانی که وی را در سلول ۲۰۹ دیدم، او به خاطر قدرت بدنی اش می توانست دوباره خود را سر پا نگاه دارد. اسماعیل به خاطر شکنجه هایی که توسط بازجوی شکنجه گر حامد شده بود، و مقاومتی که نشان داده بود، زبانه زد بود. رفیق اسماعیل بر اثر این شکنجه ها، و کابل هایی که بر تمام بدنش فرود آمده بود، بینایی چشم خود را از دست داد و با ادامه شکنجه ها در اوین و سپس در دادستانی شهر امل، زیر شکنجه جان باخت و به خیل ستارگان جنبش فدایی پیوست.

هیچ گاه فراموش نمی کنم که بر کف پاهای این رفیق بر اثر کابل ها، گواشی نامانده بود و پاهایش شکل عجیبی پیدا کرده بود و میان استخوان های پا و انگشتان پاهایش سوراخ شده بود. گاهی در حمام به وی کمک می کردم تا پوست های اضافی را پاک کند.

به غیر از شکنجه های جسمی، بازجوها برای کسب اطلاعات از شکنجه های روانی هم استفاده می کردند. با تهدید و اراغاب یا دست گذاشتن بر نقاط ضعفی که زندانی نشان می داد (مانند فرزند و خانواده) سعی می کردند زندانی را در هم بشکنند و به اطلاعات لازم دست پیدا کنند.

برای نمونه، پس از کابل هایی که به کف پاهایم زده بودند، مهدی (بازجوی فدائیان اقلیت) فرزند ۱۶ روزه ام را که صدای گریه اش را در راهرو بازجویی می شنیدم، نزد من آورد و گفت، چشم بند را کمی بالا بزن و پسرت را ببین و او را ببوس. من هم این کار را کردم و در دلم گفتم، بی شرف ها.

البته باید در نظر داشت که شکنجه زندانیان در رژیم اسلامی فقط در دوره بازجویی و برای گرفتن اطلاعات خلاصه نمی شد و شکنجه در دوران گذران محکومیت زندانی نیز همچنان ادامه داشت و گاهی به مراتب شدیدتر از دوران بازجویی.

به عنوان مثال می توان به شرایط زندان در زندان های قزل حصار و گوردهشت اشاره داشت که در دوران داود رحمانی بدترین نوع شکنجه ها را به نام عطوفت اسلامی بر روی ما زندانیان انجام داد و شرایط را طوری

اهداف جمهوری اسلامی از توپ‌باران مناطق مرزی کردستان عراق

سرکوب، راه به جایی نخواهد برد

مجدداً پا به میدان مبارزه گذاشته اند، بلکه با سازماندهی دوباره و کسب تجارب بیشتر به اعتراض علیه رژیم دست زده و رادیکال تر از پیش با طرح خواست ها و مطالبات خود رژیم را به چالش گرفته اند. خصوصاً در سال های اخیر توده ها و جنبش های اجتماعی بارها نشان داده اند که، تا حدود زیادی ترسشان از حاکمیت فرو ریخته و دیگر سیاست تهدید، زندان و شکنجه قادر به جلوگیری از تشدید مبارزه ی کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان و دیگر اقشار زحمتکش جامعه برای تحقق بخشیدن به مطالباتشان نخواهد بود.

در حاکمیت جمهوری اسلامی، که هر روز بر وخامت زندگی کارگران و توده های زحمتکش جامعه افزوده می شود، آنان چیزی برای از دست دادن ندارند. کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان و دیگر اقشار زحمتکش ایران سال هاست که سرکوب را تجربه می کنند. هم اینک با گذشت هر روز ترسشان بیشتر و بیشتر فرو می ریزد و این آغاز ورود به مرحله ای از مبارزه است که می تواند کارگران و توده های جان به لب رسیده را به نبرد نهایی با جمهوری اسلامی بکشاند.

که اوضاع در کردستان از کنترلش خارج شود، نیروهای خود را در مناطق مرزی مستقر نموده و با حملاتی نظیر حملات نظامی روزهای گذشته، تلاش می کند کنترل بیشتری بر مناطق مرزی با کردستان عراق اعمال نماید. واقعیت آن است که بخشی از نیروهای سیاسی کردستان به ویژه در ایران، عراق و ترکیه جریانات عمدتاً ناسیونالیست گردهستند. اگر همین حزب حیات آزاد کردستان را در نظر بگیریم و نگاهی به تبلیغاتش ببینیم متوجه می شویم که این حزب موضعی ناسیونالیستی دارد. در سوی دیگر، دو جریان دیگر کردستان عراق نیز همین وضعیت را دارند و در کردستان ایران نیز وضعیت بهتر از این نیست و جریاناتی مانند سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کو مه له) و حزب دمکرات کردستان ایران هم در همین چارچوب می گنجند.

مشکل اساسی دیگر جریانات عمدتاً ناسیونالیست کرد از مدت های مدید این بوده است که هر یک به این دولت و آن دولت منطقه چشم دوخته یا حتی به آن ها وابسته بوده اند.

در چنین وضعیتی ست که یک رژیم سرپا ارتجاعی و در بحران مانند جمهوری اسلامی سرکوب در کردستان را تشدید کرده و با تمرکز نیروهای نظامی در مرزها، هر وقت اراده می نماید و لازم می بیند با درگیری نظامی به راه می اندازد، روستاها و ساکنان بی دفاع آن ها را از زمین و هوا هدف گلوله باران قرار می دهد. و گرنه گفتار رسمی جمهوری اسلامی در زمینه ی مبارزه با "تجزیه طلبان" گرد آمده در حزب حیات آزاد کردستان از پایه و اساس تهی از هر گونه واقعیتیست و نمی تواند دلیلی برای حملات و توپ باران اخیر سپاه پاسداران علیه روستاهایی باشد که ظاهراً مأمین نیروهای مسلح این حزب است.

هدف دیگر جمهوری اسلامی از توپ باران روستاهای نزدیک به اربیل و سلیمانیه در عراق آن است تا بتواند بر کل عراق نفوذ بیش تری داشته باشد، چرا که سیاست هایش در این زمینه که بر حول تقویت نیروهای اسلامگرای کرد قرار داشتند با شکست مواجه شده و نیروهایی که مستقیماً به امر جمهوری اسلامی در منطقه به راهزنی و آزار و اذیت مردم می پرداختند عملاً مضمحل شدند.

توپ باران های اخیر روستاهای کردستان عراق توسط سپاه پاسداران جمهوری اسلامی عملی ضدانسانی و توجیه ناپذیر است. این عملیات نظامی در راستای سرکوب در سراسر ایران است که این خود نیز ناشی از ناتوانی رژیم در پاسخگویی به مطالبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کارگران، و توده های زحمتکش مردم ایران از جمله خلق کرد است. اما توده های مردم ایران و پیشروان جنبش های اجتماعی به ویژه جنبش طبقه ی کارگر بسیار آگاه تر از آنند که جمهوری اسلامی بتواند با چنین اقداماتی آنان را از مبارزه برای مطالبات برحقشان بازدارد.

سپاه پاسداران جمهوری اسلامی از اواسط مرداد ماه روستاهای کردستان عراق در مجاورت اربیل و سلیمانیه را توپ باران کرد. در این حملات صدها خانوار کاشانه ی خود را از دست دادند یا وادار به ترک آن ها شدند و تعدادی از مردم این روستاها زخمی گشتند. تقریباً هم زمان با این یورش نظامی، ارتش ترکیه نیز درگیری هایی با نیروهای مسلح حزب کارگران کردستان (PKK) داشته است که در آن ها شماری از دو طرف کشته و زخمی شدند. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی به ظاهر برای درهم کوبیدن شاخه ی کردستان ایران همین جریان که حزب حیات آزاد کردستان (PJAK) نام دارد وارد عملیات شده است. حملات هم زمان سپاه پاسداران و ارتش ترکیه به مناطق مرزی کردستان عراق حکایت از توافقات دو رژیم جمهوری اسلامی و ترکیه در این زمینه دارد، بی جهت نیست که وزیر امور خارجه ترکیه علناً از عملیات سپاه پاسداران حمایت به عمل آورد.

اما حملات جمهوری اسلامی به روستاهای کردستان عراق، نخست وزیر و وزیر امور خارجه ی این کشور، نوری المالکی و هوشیار زیباری را به واکنش واداشت به طوری که دومی در اظهار نظری گفت که ایران نباید گمان کند که دولت عراق چنان ضعیف است که نتواند در برابر این حملات واکنشی نشان دهد. صرف نظر از اظهار نظر آقای زیباری که برای هر آن کس که اندکی با وضعیت موجود در عراق آشنایی دارد مزاح آمیز است، باید دید که اهداف جمهوری اسلامی از این حملات چیست؟

جنگ و درگیری نظامی ادامه ی سیاست است. جمهوری اسلامی در مجموعه ای از بحران های ژرف برآمده از شکست سیاست هایش در زمینه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی غوطه ور است. دستگاه های عریض و طویل سرکوب رژیم در چند ماه اخیر موج جدیدی از دستگیری، حبس و شکنجه ی فعالان کارگری، جنبش زنان و دانشجویی را آغاز کرده اند. دیگر کم تر روزی ست که کسی در گوشه و کنار شهرها در ملاء عام به دار مجازات اسلامی آویخته نشود تا جو رعب و وحشت بیش از پیش گسترانده شود. در ده سال گذشته دو رئیس جمهور اسلامی، یکی با ادعای اصلاحات سیاسی و دیگری با گزافه گویی در زمینه ی "عدالت اقتصادی" و بهبود وضعیت معیشتی به روی صحنه آمدند و پوچی گفتار و کردارشان بر همگان آشکار گردید.

اگر جمهوری اسلامی برای ادامه ی حیاتش در درون نیازمند بگیر و ببند و شکنجه و اعدام است در مناطق مرزی نیز همین سیاست را به اشکال دیگر پیش می برد. شرایطی که در حال حاضر بر کردستان عراق حکمفرماست چنین امکانی را به جمهوری اسلامی می دهد. هر چند این شرایط آن چنان بکر و تازه نیستند، اما در سال های اخیر تضادهای حاکم بر آن ها تشدید شده اند. حکومت اسلامی که نه می خواهد و نه می تواند به مطالبات ملیت های تحت ستم پاسخ دهد، در هراس از این

نشریه

کار

ارگان

سازمان فدائیان

(اقلیت)

را

بخوانید



از صفحه ۱۲

رازهای شکنجه به مناسبت نوزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷

حتا برخی از آن‌ها در زیر شکنجه جان خود را از دست دادند.

بازجویی تجارب آن سال‌ها، روش‌های بازجویی، شکنجه‌ها و مقاومت‌هایی شک می‌تواند راهنمایی برای کمونیست‌ها و سایر مبارزانی باشد که هنوز تجربه‌ای از زندان ندارند. کسانی که به دلیل انتخاب راه‌شان همواره در خطر به بند کشیده شدن و شکنجه قرار دارند. به همین دلیل سعی می‌شود در این مقاله، با یاد تمامی رفقایی که در زندان‌های جمهوری اسلامی جان خود را از دست دادند، گوشه‌هایی از تجارب آن سال‌ها بیان گردد.

بازجویی، شکنجه و مقاومت در زندان

زندانی سیاسی از همان ابتدای دستگیری با دو سوال عمده روبروست: چه شکنجه‌هایی در انتظار اوست و این که چگونه این دوران را طی خواهد کرد.

بی‌شک دوران بازجویی یک مرحله خیلی سخت و طاقت‌فرسا در طول زندان است. دورانی که برای زندانی سیاسی به کندی می‌گذرد. دورانی که برای بسیاری می‌تواند بالا و پایین‌های بسیار داشته باشد.

در دهه‌ی ۶۰ گاهی زندانیان سیاسی از موقع دستگیری تا فرستادن‌شان به بند، سال‌ها در انفرادی نگه داشته می‌شدند. زنده یاد علیرضا تشدید، یک نمونه از این زندانیان است. او از موقع دستگیری تا زمانی که به بند سه آموزشگاه اوین آورده شد، حدود سه سال در زیر بازجویی و در انفرادی قرار داشت. بسیاری از رفقا پیش از یک سال در کمیته مشترک باقی ماندند. بسیاری از دستگیرشدگان ماه‌ها در راهروهای کمیته مشترک و با چشم بند روز و شب را سپری می‌کردند.

در آن سال‌ها و به هنگام دستگیری، عوامل دادستانی و پلیس سعی می‌کردند از همان لحظه‌ی اول به اصطلاح دل زندانی را خالی کنند. از همان ابتدای دستگیری در خیابان و یا خانه ضرب و شتم شروع می‌شد و سعی می‌شد با ایجاد جو رعب و وحشت، ترس بر زندانی غلبه کند. فراموش نکنیم که همه‌ی این روش‌ها، نتیجه تجاربی بود که چه آن‌ها از عوامل ساواک و غیره آموخته بودند و یا خود به مرور زمان به آن دست یافته بودند.

روش عوامل دادستانی و پلیس به هنگام دستگیری در برخی موارد منجر به این می‌شد تا برخی از زندانیان که خود را برای زندان و شکنجه آماده نکرده بودند، خود را باخته و از همان ابتدا به خواست و سؤالات بازجویان تن دهند.

در آن سال‌ها، هدف بازجویان از شکنجه، رسیدن به دو چیز بود: اول تخلیه اطلاعاتی زندانی به گونه‌ای که منجر به شناسایی روابط وی و دستگیری کسانی که با وی در ارتباط بودند شود. این اطلاعات حتماً می‌توانست در ارتباط با

کسانی که بعدها دستگیر می‌شدند و یا حتا کسانی که پیش از آن دستگیر شده و روابط‌شان لو نرفته بود مورد استفاده قرار گیرد. بازجویان سعی می‌کردند با بدست آوردن اطلاعات از زندانیان، به اصطلاح به چارت‌های تشکیلاتی سازمان‌های سیاسی دست یافته و بدین ترتیب با افزودن به اطلاعات خود، در دستگیری‌های بعدی از آن اطلاعات استفاده کنند.

دومین هدف بازجویان، درهم شکستن زندانی، و خالی کردن وی از هویت و شرافت انسانی وی بود. بازجویان سعی می‌کردند با به اصطلاح بُراندن زندانی در زیر شکنجه و به همکاری کشاندن‌اش، به او بن بست را نشان دهند که راه چاره‌ای جز گنداب برای‌اش قابل تصور نبود.

به نظر می‌آید این هدف دوم در دوره‌ی اخیر به ویژه مورد نظر بازجویان قرار دارد. آن‌ها بر این باورند که با شکنجه دستگیر شدگان نه تنها آن‌ها را ترسانده و به اصطلاح می‌بُرانند، بل که این موضوع می‌تواند سرمشقی برای سایرین نیز باشد. عمل کرد رژیم در این ارتباط به گونه‌ای است که گویی رژیم هیچ بیمی از انتقال اخبار شکنجه به بیرون ندارد و اگر چه حرکتی ایذایی در این رابطه صورت می‌دهد، اما واقع‌آمر این است که رژیم با علم به این که اخبار شکنجه به بیرون منتقل می‌شود، دست به این شکنجه‌ها می‌زند.

در آن دوران، شکنجه با کابل متداول‌ترین روش بود. زندانی به محض این که در برابر بازجو از خود مقاومت نشان می‌داد، با کابل او را شکنجه می‌کردند.

بازجویی در اغلب موارد از همان ابتدای ورود به زندان شروع می‌شد. در دستگیری‌های گروهی اما تا نوبت به همه برسد، گاهی زندانی در چند روز اول مورد بازجویی قرار نمی‌گرفت. در سال ۶۰ به دلیل دستگیری‌های گسترده از سویی و عدم آمادگی رژیم از دیگر سو، زندانیان دستگیر شده در زندان اوین، اغلب در راهروهای اتاق‌های شکنجه و با چشم بند باقی می‌ماندند. سال‌ها بعد، زندانیان با ساختن ۴۰۰ انفرادی و ایجاد بندی با نام آسایشگاه در چهار طبقه و وصل بودن این بند به ساختمانی که بازجویی در آن صورت می‌گرفت به این وضعیت شکل دیگری داد.

کمیته مشترک نیز کم‌کم به مرکز بازجویی دستگیرشدگان با اتهام چپ تبدیل شد. در کمیته مشترک بازجوها برای ترساندن زندانیان، تخت‌ها را به زندانیان نشان داده و با غرور می‌گفتند روی این تخت‌ها ما فلانی و بهمانی را به حرف آوردیم تو که دیگر چیزی نیستی.

یکی دیگر از روش‌های معمول در بازجویی‌ها سرپا نگه داشتن‌های طولانی بود. در این روش دست‌های زندانیان از پشت قیپانی می‌شد و با طنابی به بالا بسته می‌شد. در برخی موارد زندانی را بر روی انگشت‌های پا نگه می‌داشتند.

در این صورت، اگر زندانی خسته می‌شد و کف

پای‌اش را به زمین می‌گذاشت، دست‌های‌اش که به حالت قیپانی بود، کشیده شده و درد شدیدی می‌گرفت. در صورت به خواب رفتن زندانی نیز باز دست کشیده شده و به این شکل امکان به خواب رفتن به صورت سرپا نیز نبود.

برخی از زندانیان به دلیل سرپا ایستادن بسیار و نخوابیدن به مدت چند روز، از حالت معمولی خارج می‌شدند. البته این در مورد همه‌ی زندانیان صادق نبود.

یکی از رفقا در بیان خاطرات‌اش از آن روزها می‌گفت یک بار که چند روز قیپانی شده و نخوابیده بود از حالت معمول خارج شده و تصور می‌کند که کبابی به زیر پای‌اش افتاده. او سعی می‌کند در آن حالت قیپانی آن کباب را بردارد. بعد که موقع غذا شده و نگهبان دست‌های‌اش را باز می‌کند، به نگهبان می‌گوید که شما خجالت نمی‌کشید وسط راهرو سفره انداخته و غذا می‌خورید. نگهبان که متوجه می‌شود او از حالت معمول خارج شده، بعد از غذا مدتی نمی‌آید تا او کمی بخوابد. این عمل باعث می‌شد تا زندانی دوباره به حالت معمولی بازگشته و در واقع شکنجه را حس کند.

در مورد کابل‌ها نیز بازجویان با انواع روش‌ها سعی می‌کردند، پای زندانی را به گونه‌ای نگه دارند که بتوانند بیشترین کابل را بزنند. به طور مثال با راه بردن زندانی و یا بر روی یک پا زدن.

بسیاری از زندانیان سیاسی به دلیل کابل‌های بسیاری که خورده بودند، پاهای‌شان چرک کرده و به دلیل آن چرک‌ها، پاهای‌شان گوشت اضافه آورده بود.

زنده یاد رفیق علی جدیدی از رفقای کمیته کارگری سازمان ما، به دلیل کابل‌هایی که خورده بود، چندین انگشت پای‌اش قطع شده بود. به اصطلاح انگشت‌های پای‌اش زیر کابل پریده بود. با این که از زمان دستگیری تا اعدام رفیق در اول ماه مه سال ۶۲ تنها شش ماه طول کشید، پای‌اش به دلیل شدت جراحات مورد عمل جراحی قرار گرفته بود.

در برابر شکنجه‌های جسمی بدون تردید تنها یک راه وجود دارد و آن مقاومت است. هیچ کس نمی‌تواند حد و مرزی برای آن قابل شود. همان طور که تجارب نشان می‌دهد، رفقایی بودند که در طول دوران بازجویی هزاران کابل را تحمل کردند و کسانی نیز بودند که حتا یک کابل نخوردند. مقاومت در برابر این شکنجه‌ها تنها بستگی به خود فرد دارد.

اما بی‌شک اگر کسی نتوانست در زیر شکنجه‌های جسمی مقاومت کند، هیچ وقت نمی‌توان او را به خاطر این عدم مقاومت خائن نامید. باید در زندان بود و آن شکنجه‌ها و شرایط را حس کرد تا به قضاوت نشست.

اما این موضوع که برخی عنوان می‌کنند، این شکنجه‌ها خارج از تحمل انسان است و هیچ کس نمی‌تواند و نتوانسته در برابر آن مقاومت کند.

این نیز دروغی بیش نیست. در زندان‌های شاه و جمهوری اسلامی بسیاری از رفقا بودند که با مقاومت‌های شایان خود، بازجوها و شکنجه‌ها را تحقیر کردند. این رفقا تنها افراد شناخته شده تری هم چون مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی، همایون کتیرایی، منصور اسکندری، نفیسه

رازهای شکنجه...

ناصری و غیره نیستند. بسیاری از این رفقا، رفقای هستند که امروز برای ما نیز ممکن است شناخته شده نباشند. یک نمونه آن رفیق مجید ایوانی است. زنده یاد رفیق مجید ایوانی از اعدام شده گان تابستان ۶۷، از رفقای عضو تشکیلات ما بود که در سال ۶۴ دستگیر شد. این رفیق به رغم شکنجه هایی که تحمل کرد، حاضر به دادن بازجویی به بازجویان اش نشد و در برگه بازجویی تنها اسم و آدرس منزل اش را نوشت. رفیق حسن جمالی از دیگر رفقای ضربه سال ۶۴ بود که در اثر شدت شکنجه جان اش را در زیر بازجویی از دست داد. اما موضوع دیگری که از پیچیده گی و اهمیت خاصی در دوران بازجویی برخوردار است، استفاده از فشارهای روحی و کلک های بازجویی ست.

یکی از اهداف فشارهای روحی این است که روحیه ی زندانی را قبل از آغاز شکنجه های جسمی پایین بیاورند. در صورتی که روحیه ات را قبل از آغاز شکنجه، با اشکال گوناگون تضعیف کنند و با روحیه ای پایین تو را به تخت بسته و کابل بزنند، درد را بیشتر حس کرده و شکنجه جسمی در این جا تأثیری چند برابر خواهد گذاشت. واقعیت این است که ترس از شکنجه قبل از شکنجه شدن، عامل مهمی برای شکستن مقاومت زندانی ست. اما در صورتی که روحیه ات را حفظ کنی، آن موقع تحمل شکنجه آسان تر می شود.

از همین روست که بازجوها با روش های گوناگون سعی در پایین آوردن روحیه ی زندانی قبل از آغاز شکنجه هایی چون استفاده از کابل می کرده و می کنند. شنیدن فریاد درد و ناله ی هم قطاران، روبرو کردن افراد با یکدیگر و گفتن برخی حرف ها در این رو به رو کردن ها، کلک زدن به زندانی به شکلی که اطلاعاتی را که به نحوی بازجو به آن دست یافته به زندانی مقاوم بازگو کردن و بیان این که این اطلاعات را به طور مثال مسوول تشکیلاتی اش که با ما همکاری کرده داده است. قرار دادن یک زندانی در شرایط دیگر به گونه ای که بقیه فکر کنند او بریده و اطلاعات داده و بسیاری دیگر از کلک ها، روش هایی است که بازجویان برای درهم شکستن روحیه زندانی از آن استفاده می کنند.

یک اصل مهم در این رابطه این است که هرگز به بازجو نباید اعتماد کرد و این هرگز شامل هیچ استثنایی نمی شود. باید از قبل، آمادگی برای بازجویی وجود داشته باشد و فرد دستگیر شده توجیهات لازم و فکر شده ای رانیز آماده داشته باشد.

در جریان بازجویی، آن چه مهم است، حفظ خونسردی ست. باید با دقت، به رگبار سئوالات پاسخ داد، به نحوی که ضد و نقیض نباشد. یک نکته را همواره در بازجویی ها باید در نظر داشت. بازجویان وزارت اطلاعات، طوری سئوالات را مطرح می کنند که گویا از همه چیز مطلع اند، یا دیگرانی که دستگیر شده اند،

اطلاعات کاملی داده اند. نباید در جریان بازجویی به کلامی از این ادعاها باور داشت و به قول معروف بلوف خورد.

در دوران بازجویی هر کس مسوول اعمال خود است. نباید به این فکر کرد که فلانی تاب نیاورد و غیره. رفقای که از تجارب بیشتری برخوردار می باشند و یا قدرت مقاومت بیشتری دارند، می توانند با دادن روحیه به سایر رفقا، آن ها را برای گذراندن این دوران سخت یاری کنند. هیچ رفیقی را صرفاً به دلیل برخی ضعف ها در بازجویی نباید طرد کرد. البته انتقاد از خود همواره کاری شایسته است. رفقا باید بدانند که اگر رفیقی اطلاعاتی را در بازجویی داد، نه از روی اراده که به دلیل اعمال فشارهای غیر انسانی بر روی رفیق بوده است. رفقا باید در هر صورتی اتحاد خود را حفظ کنند. تنها آن هایی که در زندان نقش جاسوس و تواب را بازی می کنند باید از میان جمع طرد شوند. جاسوسی و بازی کردن نقش زندانبان، همواره مرز زندانبان سیاسی بوده است.

شاید بازجویی نمونه هایی از عمل کرد رفقا و کلک های بازجویان بتواند تا حدودی این موضوع را روشن تر کند.

به زنده یاد رفیق محمدرضا حاجی خانی از رفقای عضو تشکیلات ما و از اعدام شده گان تابستان ۶۷ در زیر بازجویی اطلاعات غلطی از طرف بازجو داده می شود، این اطلاعات که بر گرفته از مدارک بدست آمده و نیز سرهم کردن برخی مطالب دیگر بود، باعث می شود تا رفیق فکر کند که یکی از رفقا این اطلاعات را داده و این نه تنها تأثیر منفی بر روحیه ی رفیق می گذارد، بل که منجر می شود تا بازجویان به اطلاعات دیگری دست پیدا کنند. در ادامه ی دوران بازجویی وقتی رفیق محمدرضا با خبر می شود که رفیق اش بر مواضع خود استوار باقی مانده، خوشحال شده و مطالبی را که گفته بود در بازجویی بعدی تکذیب می کند و بازجویان هر قدر که او را کتک زده و شکنجه می کنند، رفیق بر مواضع خود استوار می ماند. نمونه ی دیگر می توان از رفیق علیرضا صمدزاده نام برد. رفیق از رفقای تشکیلات ما بود که در سال ۶۲ در ضربه به بخش محلات سازمان دستگیر و در تابستان ۶۷ در سن بیست و شش سالگی سر به دار شد. رفیق در موقع دستگیری به دلیل اقدامی غیر تشکیلاتی در دوران تنبیه انضباطی از طرف تشکیلات قرار داشت و قرار بود این موضوع به صورت برگزاری جلسه ای با رفیق حل و فصل شود.

مسوول رفیق علیرضا که هم حوزه ای زنده یاد رفیق مسعود صدیق بود، از همان ابتدای دستگیری با بازجویان همکاری می کند. بازجویان با توجه به همکاری وی و گزارشاتی که به دست شان رسیده بود، همراه با مسوول تشکیلاتی رفیق علیرضا به خانه ی وی مراجعه کرده و می گویند که از طرف سازمان برای صحبت و گفت و گو بر روی مشکل رفیق آمده اند.

رفیق علیرضا که مسوول تشکیلاتی خود را نیز در میان آن ها می بیند، اعتراض نمی کند، به آن ها باور می آورد و با آن ها می رود.

بازجوها هنگامی که همه ی اطلاعات رفیق را گرفته و از این طریق به یکی از رفقای که دیگر با سازمان کار نمی کرد دسترسی پیدا کرده و دستگیرش می کنند، رفیق را کتک زده و می گویند: تو در کمیته مشترک هستی.

این برخورد بازجوها هم چون ضربه ی سنگینی بود که رفیق علیرضا را آزار می داد. رفیق علیرضا همواره از این بابت ناراحت بود و خود را مسوول دستگیری رفیق اش می دانست، این در حالی ست که به واقع رفیق هیچ تقصیری در این موضوع نداشت.

این ها تنها گوشه هایی کوچک از تجارب رفقای هستند که بسیاری از آن ها در تابستان ۶۷ سربردار شدند. بی شک این تجارب و رعایت خطوط کلی آن می تواند برای رفقای که تجربه ی زندان ندارند، مفید واقع گردد.

از صفحه ۵

فرار کربوی از جبهه "اصلاح طلبان" به اردوی "اصول گرایان"

و همین حرف هائی که آقای خامنه ای گفته اند، همین ها باید اجرا شود!

تقیح تندروی های گذشته و اعتراف به اشتباه، تنها به سخنان کربوی و موضع گیری های حزب وی خلاصه نمی شود. نفی گذشته برای تأمین آینده، روند عمومی تری است در میان اصلاح طلبان حکومتی. اگرچه بیش از شش ماه به انتخابات مجلس شورای اسلامی مانده است، اما اصلاح طلبان حکومتی برای آنکه از کرسی های مجلس بی نصیب نمانند، از هم اکنون باید خود را با اصول گرایان هماهنگ سازند، به گروه های معتدل تر این جناح تا حد امکان نزدیک تر شوند تا از صافی شورای نگهبان نیز عبور کنند. بیهوده نیست که محمد خاتمی رهبر پرو بال ریخته اصلاحات نیز به تندروی هائی که در زمان ریاست جمهوری وی، "حال چه در طرح مسائل و چه در پیگیری آن" وجود داشته است اعتراف می کند. پای بندی به حکومت اسلامی را عین دمکراسی می داند و اصرار دارد اختلاف خود را با کسانی که خواستار عبور از قانون اساسی بوده اند، به سمع اصول گرایان برساند!

اگر که سهم خواهی، انگیزه اصلی طرح این مسائل و جهت گیری مهدی کربوی و حزب اعتماد ملی شده است، و اگر که طرح این مسائل از هم اکنون دور جدیدی به روی کشمکش و اختلاف میان مرتجعین، بالاخص درون "اصلاح طلبان" گشوده است، بدیهی است که با نزدیک شدن موعد انتخابات مجلس و زمان تقسیم سهم، این اختلافات و کشمکش ها به مراحل حادثتری عبور کند. فرار کربوی از "جبهه اصلاح طلبان" به اردوی "اصول گرایان"، تنها مقدمه ایست بر این اختلافات و کشمکش ها.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 508 September 2007

رازهای شکنجه

به مناسبت نوزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷

نوزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ با حضور ۲۰۰۰ نفر از بستگان، هم بندان، زنان و جوانان در گلزار خاوران و بسان هر سال برگزار شد.

این مراسم نه تنها یادآور کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در پی پایان جنگ ایران و عراق در تابستان ۶۷ می باشد، بل که یاد آور یک دهه کشتار مبارزان و انقلابیون توسط رژیم جمهوری اسلامی است. جنایاتی که از ابتدای به قدرت رسیدن خمینی و دار و دسته اش آغاز و از سال ۶۰ شدتی دو چندان یافت.

نیروهای امنیتی، قضایی و پلیس چندی پیش از برگزاری مراسم، با احضار برخی از خانواده ها، تلاش داشتند تا با تهدید و ارعاب که روش همیشه گی رژیم است، از برگزاری مراسم جلوگیری کنند. تلاشی که هر سال رژیم به نحوی انجام می دهد، اما همواره با پایداری خانواده های قتل عام شدگان، این تلاش ها ناکام می ماند.

در مراسم امسال، رژیم با کندن گودال به بهانه لوله کشی و نیز با حضور محسوس و با در دست گرفتن دوربین و تهیه فیلم از شرکت کنندگان در مراسم، جلوگیری از ورود برخی شرکت کنندگان به خاوران بعد از ساعت ده به بهانه ی پایان مراسم، جلوگیری از شرکت برخی افراد مانند ناصر زرافشان به طور خاص، به حرکات ایدایی خود ادامه داد. اما همه ی این اقدامات نتوانست مانعی در راه برگزاری مراسم فراهم آورد.

در مراسم امسال ابتدا چند تن از اعضای خانواده اعدامیان سخنانی بیان کردند. در ادامه دانشجویان چپ بیانیه ی خود را به این مناسبت برای حاضرین خواندند و سپس یکی از فعالین

کارگری بیانیه کمیته دفاع از محمود صالحی، کارگر زندانی را که به مناسبت سالگرد کشتار سال ۶۷ صادر شده بود، برای حاضرین خواند. شرکت کننده گان در مراسم در انتها و به مانند هر سال سرود خوانان دور گلزار خاوران دست به راه پیمایی زده و از جمله سرودهای خون ارغوان ها و انترناسیونال را سر دادند. شرکت کننده گان در این مراسم هم چنین با شعارهای خود خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند.

آزادی زندانیان سیاسی، خواستی است که شرکت کننده گان در این مراسم هر سال آن را اعلام می کنند. شعاری که در سال های اخیر و به دلیل تشدید سرکوب از اهمیت بیشتری برخوردار گشته است. به دلیل تشدید سرکوب، در سال های اخیر زندان های جمهوری اسلامی، شاهد حضور گسترده تر زندانیان سیاسی بوده و بی شک این روند ادامه نیز خواهد یافت.

بسیاری از کارگران، دانشجویان، نویسندگان، روشنفکران، زنان و غیره در سال های اخیر و به دلیل فعالیت ها و اعتراضات خود دستگیر و روانه ی زندان شده و به نوعی طعم زندان را چشیده اند. در زندان نیز بازجوها با استفاده از انواع روش های غیرانسانی سعی در در هم شکستن زندانیان داشته اند.

اخباری که از شکنجه ی زندانیان سیاسی و به طور خاص دانشجویان پلی تکنیک در روزها و هفته های اخیر منتشر شده، حاکی از گسترش شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی برای درهم شکستن زندانیان سیاسی می باشد. با توجه به روند رو به رشد جنبش و گسترش اعتراضات و مبارزات علیه جمهوری اسلامی، بی تردید در آینده شاهد دریند کشیدن هر چه بیشتر مبارزان و گسترش استفاده از شکنجه در زندان ها خواهیم بود.

در اولین دهه از حکومت جمهوری اسلامی، رژیم در زندان ها از بی شرمانه ترین روش ها در زیر بازجویی ها و نیز حتا در بندهای زندان، برای اعتراف گیری و درهم شکستن زندانیان سیاسی بهره برد. هزاران زندانی سیاسی تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته و در این راه

در صفحه ۱۰

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ی هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۹ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی